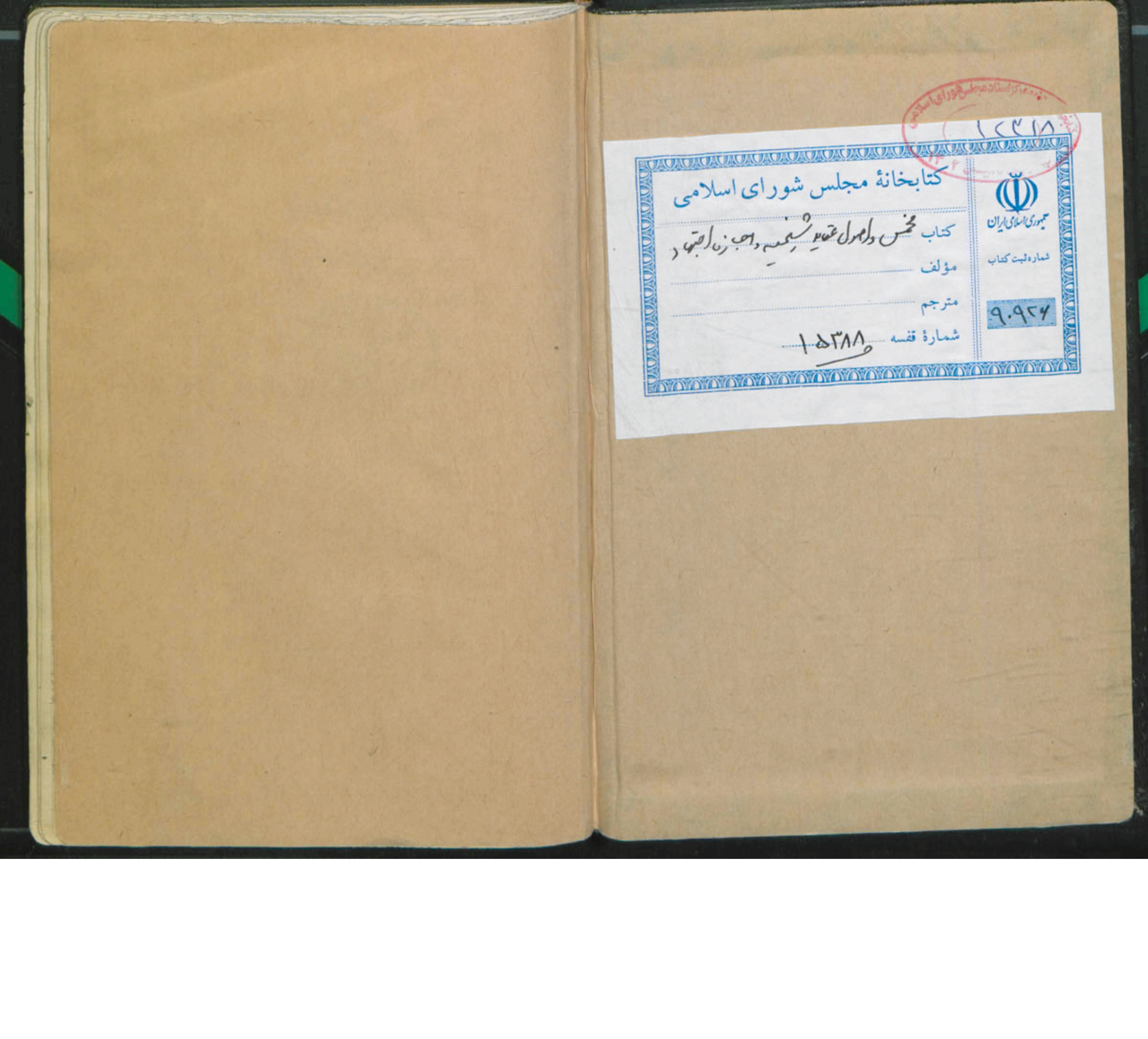
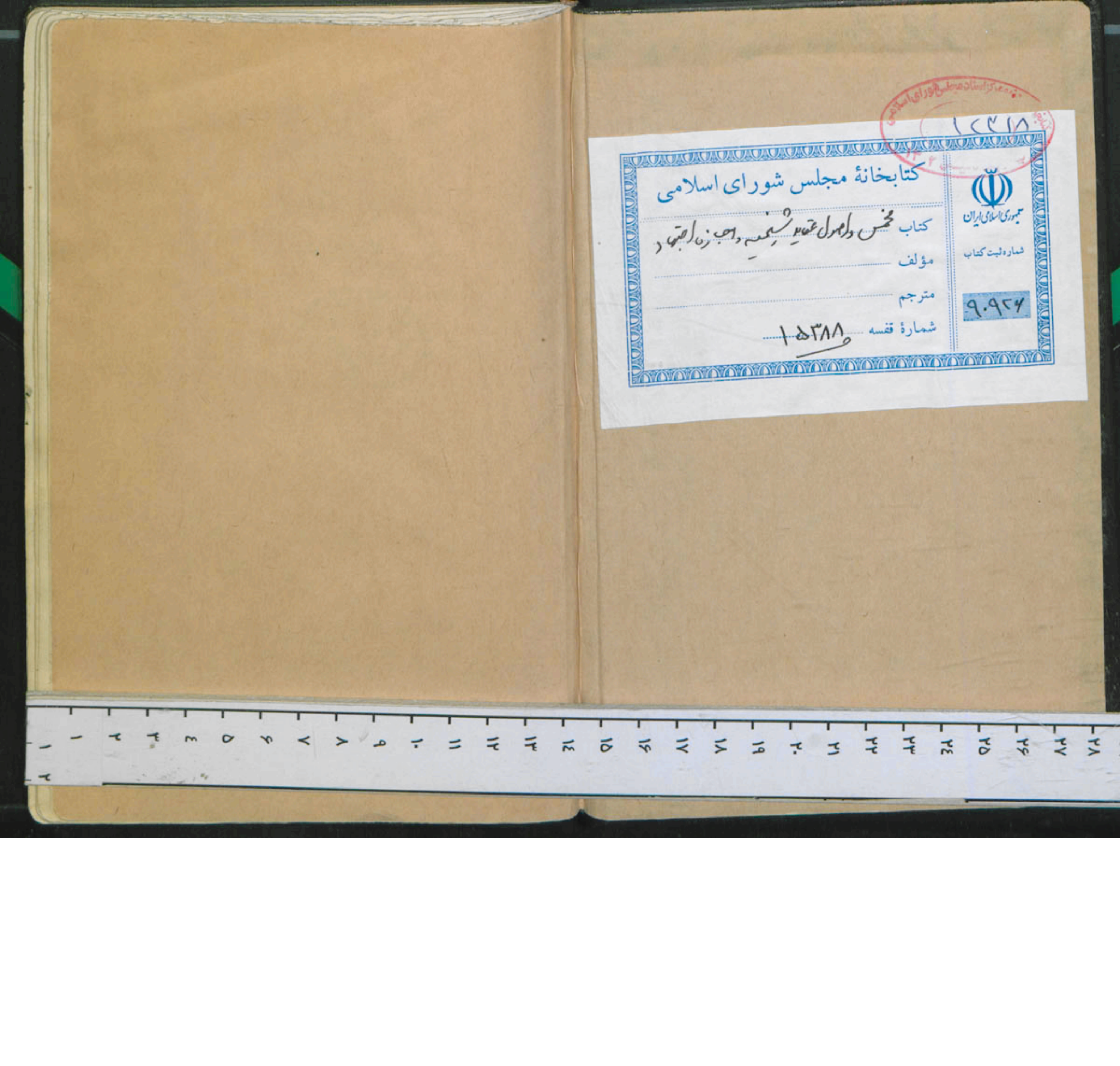


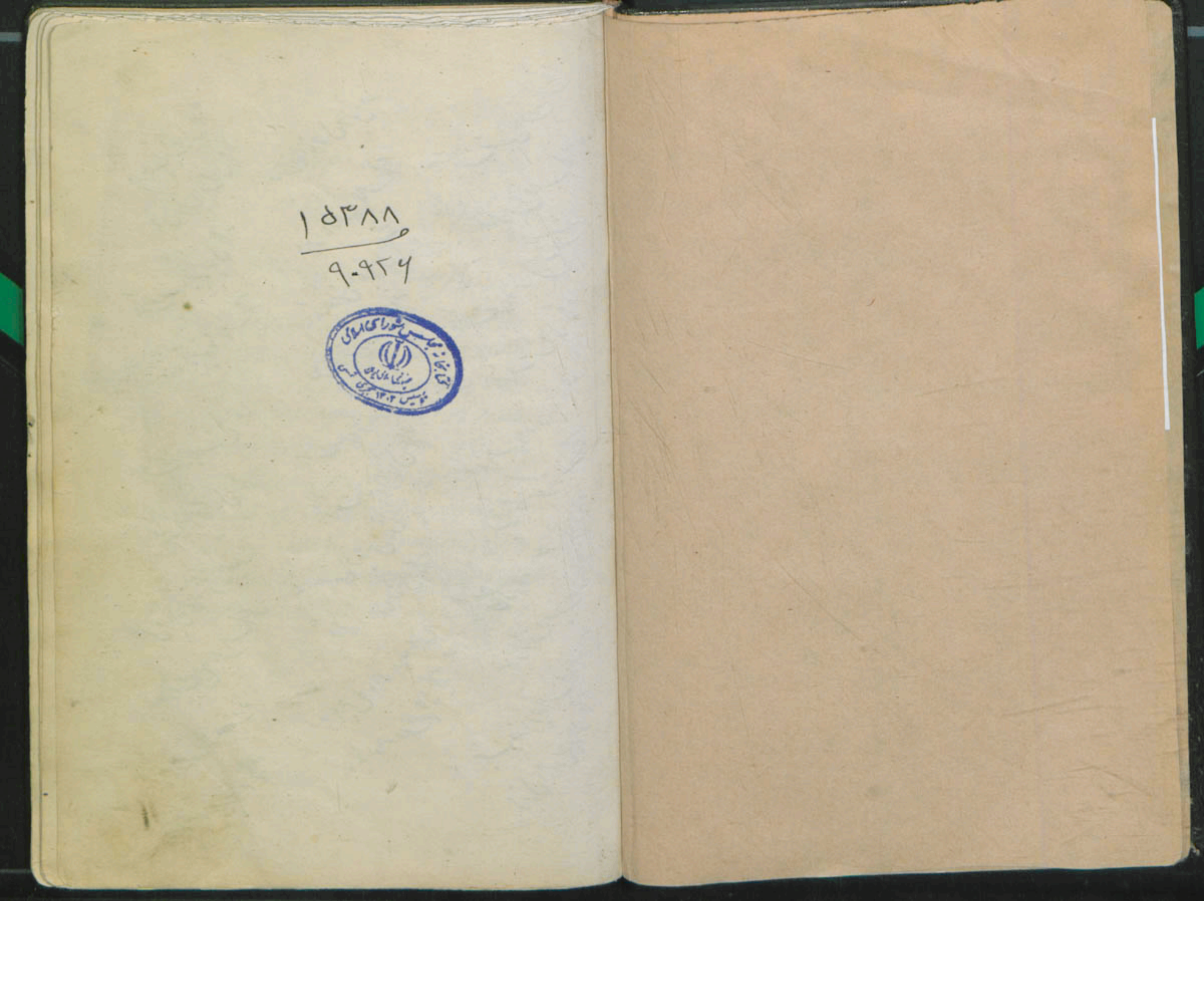
ابخانهٔ
س شورای
اسلامی
۱۰


١٢٢١٨
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مخمس در اصول عقاید شیعه در جواب زن اجتهاد
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ١٥٣٨٨
شماره ثبت کتاب
٩٠٩٢٦





۱۲۴۱۸
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب مخمس در اصول عقاید شیخیه
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۳۸۸
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
۹۰۹۲۶



۱۵۳۸۸
۹۰۹۲۶
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

در ملک آیت جمال محمد
فوق فلک آیت جلال محمد

ماه درست آینه جمال محمد

وعده بینند مرحبا محمد

عارفان را جبیش نور مکرر

نسخه دیبا چه کمال محمد

عرش فرش ابر بهر از مانند

وفیض معراج بال محمد

ارند و در سبیل آمال

و عدن بینند مشام محمد

حاصل خدا انجمال خوش بنید

ابنیه اندخار جمال محمد

سرور دریش اعلال عسر

بیت الطویش اعلال محمد

انبیاء سلم کرده امراد اند

ارتقند بار احتمال محمد

بلبل ان دیدحق ون

و محمد ران شال محمد

لدند چرخ ماه نو بدید

بود را و چرخ هلال محمد

آیت شمس ضحی و بدر دجی

زحمه برف و غص محمد

ملک حسن آن زنبات جسم

ازند زنبت لال محمد

کوثر و تسنیم آن عارف

نشه ابحر مسلسل لال محمد

محمد در صد ان حر بلیل

صد ان فرار صف لال محمد

نبت خدا رحمت لور

امرال ارحسن بال محمد

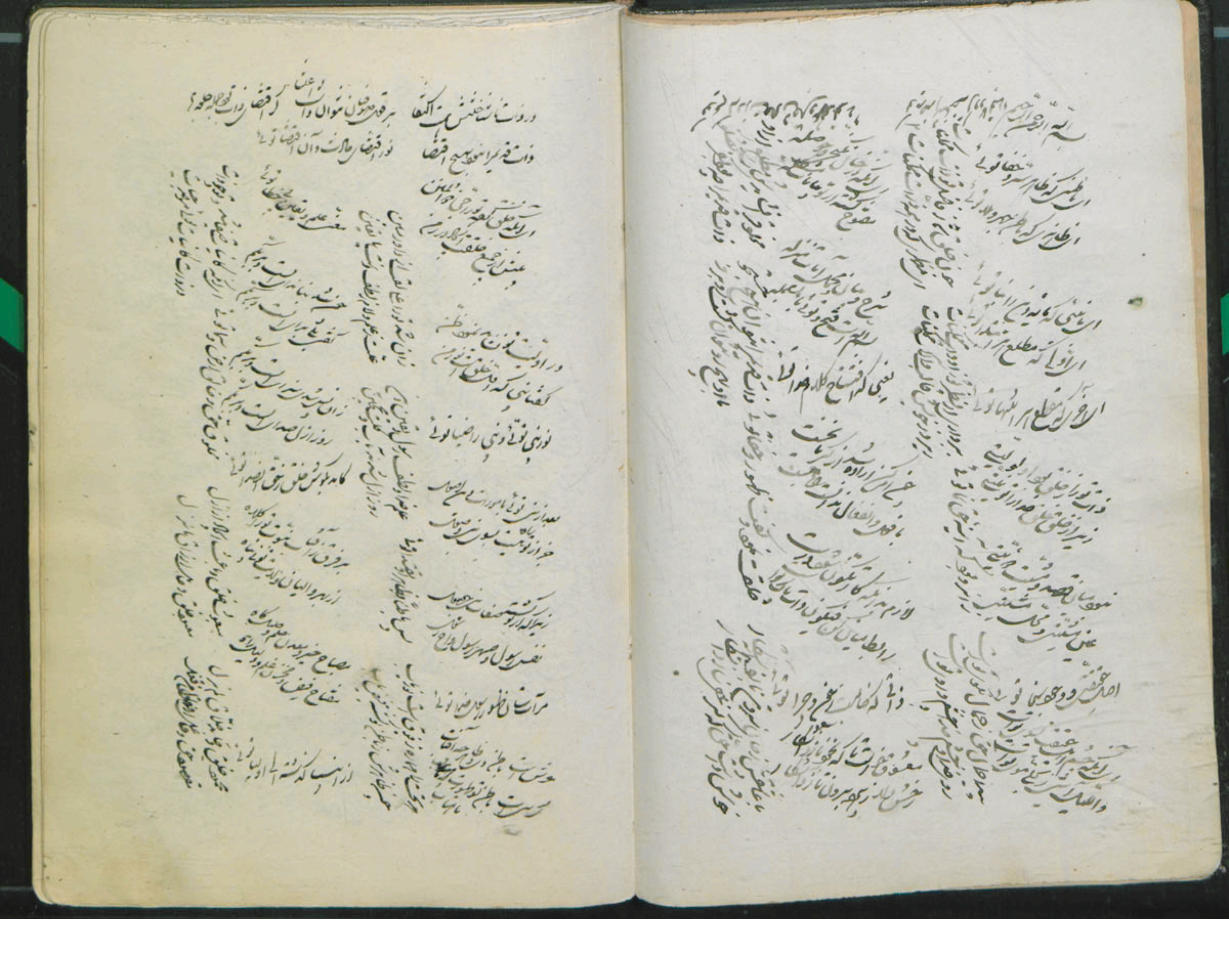
هر کمال محمدم همه عمر
با چه بود در حضم جمال محمد

چرخ و ورق شد محو مسطور دو من
مدح محمد نشت و ال محمد

خواب دیدم که عمر سدا ردیمرا ولد الله
کر به بدار رو کرد عشم ادیبرا

عشق از دست برد
ار میدان صد
عاشقان بن دم

للاصطناع القمر تاخذ من الدار ترخمسه و من الزیبق عشرة و من النوشادر خمسه و من ملح القلی عشرة
و من الصابون عشرة واسحقها وصلها مع الخل فاجعلها بعد ذلك صفائح تجفف فی الظل ثم
اجعلها فی انیة الحدید فوقها النحاس ثم دفنه مع سرقین الفرس مقدار ثمانیة ساعات ثم تاخذ منها
واحد و من النحاس ثمانیة و من الصفر اربع علیجات واجعل النحاس اولا فی البوطق حتی یذوب
ثم القیها فیه دفعة واحدة ثم القی فیها مثقالین من الفضة لحالص وان کانت اکثر تصیر اوسا
ودرس لحل القمر تاخذ من الزاج اثنین و من النوشادر واحد ماء الزیبق لحل الذهب
تاخذ من البارود مائة و من النوشادر تسعین و منها مقطر من الشب والبارود والعقاب
والزاج سواء وتسمیه بماء الیاقوت لحل الذهب والزیبق والحدید والنحاس و منها
مقطر من الشب والزاج من کل واحد و من النوشادر اثنان لحل الذهب و منها مقطر
من اثنین من الشب و جزء من البارود لتکلیس الزیبق والفضة والمراد بسنگ وهذا هو
الفاروق المستعمل فی المعالجات





بسم الله الرحمن الرحيم في فصل الخطاب

في غاية المرام عن الصادق عليه السلام انه قال شيعتنا جزء منا خلقوا من فضل طينتنا يسوءهم ما يسوءنا ويسرهم ما يسرنا فاذا ارادنا احد فليقصدهم فانهم الذين يوصل عنهم الينا وفيه ايضا عن العسكري عليه السلام في حديث طويل في صفة الشيعة قال وساق الحديث الى ان قال وشيعة علي عليه الصلوة والسلام هم الذين يؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة وهم الذين لا يراهم الله حيث نهاهم ولا يفقدهم من حيث امرهم الى اخر الحديث

[illegible] در كتاب اربعين نقل از بني هاشم حديث خواحكام جديد فيدعوا الناس ولم يجبه احدا واكثر اعدائه العلماء فاذا حكم لشيء لم يطيعوه فيقولون هذا خلاف ما عندنا من ائمة الدين الى اخر

در كافي در حديث جابر در لوح فاطمه عليها السلام در صفت قائم عليه السلام مرويست فيه كمال موسى وبهاء عيسى وصبر ايوب فيذل اولياءه في زمانه تهادى رؤسهم كما تهادى رؤس الترك والديلم فيقتلون ويحرقون ويكونون خائفين مرعوبين وجلين يصبغ الارض بدمائهم ويفشوا الويل والرنة في نسائهم اولئك اوليائي حقا

عن الرضا عليه السلام لا يجتمع المال الا بخصال خمس ببخل شديد وامل طويل وحرص غالب وقطيعة الرحم وايثار الدنيا على الاخرة في فصل الخطاب عن رسول الله صلى الله عليه واله انه قال علمني جبرئيل دواء لا احتاج معه الى دواء فقيل يا رسول الله وما ذلك الدواء قال يؤخذ ماء المطر قبل ان ينزل الى الارض ثم يجعل في اناء نظيف ويقرء عليه الحمد الى اخرها سبعين مرة وقل هو الله احد والمعوذتين سبعين مرة ثم يشرب منه قدحا بالغداة وقدحا بالعشي فوالذي بعثني بالحق لينزع الله بذلك الداء من بدنه وعظامه ومخه وعروقه وفيه ايضا ذكر عند ابي عبد الله عليه السلام الوحشة فقال الا اخبركم بشيء اذا قلتموه لم تستوحشوا بليل ولا نهار بسم الله وبالله توكلت على الله انه من يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شيء قدرا اللهم اجعلني في كنفك وفي جوارك واجعلني في امانك ومنعك

في فصل الخطاب قال النبي صلى الله عليه واله في كل شيء اسراف الا في النساء في خلاصة الاخبار يوم الاحد يوم الشيعة ويوم غرس وبناء وغشاء للحجامة ويوم الاثنين يوم ابتداء يوم سفر وطلب وهو يوم الاعداء ويحتجم فيه بعد العصر وروي فيه المنع من السفر يوم الثلثاء يوم لين ويوم حرب ودم وتقليم الاظفار

ويوم بن امية على رواية وشيعتهم على رواية ويطلب فيه الحوائج ويسافر ويحتجم يوم الاربعاء يوم بني العباس ويوم شوم يتطير فيه الناس ويوم الاستحمام ويوم شرب الدواء ولا ينوره فيه ويحتجم خلافا لاهل النظرة بعد العصر ويسافر خلافا لهم وروي منع الحجامة والحمامة اخر اربعاء في الشهر يوم الخميس يوم محبوب مبارك يسافر فيه والبكر في طلب الحاجة ويوم الدخول على الامراء وقضاء الحوائج والحجامة ويوم شيعة بني العباس ويوم الخروج من البيت في الصيف ولا باس بالخروج للسفر ليلة الجمعة وبكرته مباركة وتقليم الاظفار ويوخذ من الشارب يوم الجمعة لا تخرج في حاجة وهو يوم خطبة ونكاح وتطييب وتنظيف وهو يوم سائر الناس وروي فيه المنع من الحجامة وروي رخصة وهو يوم دخول البيت في الشتاء وروي يخرج في الصيف فيه ايضا وهو يوم الخيرات ولا باس فيه قبل الصلوة وفيه تقليم الاظفار واخذ الشارب ولا ينور فيه يوم السبت اخرج بعد طلوع الشمس في حاجتك وهو لال محمد عليهم السلام وهو يوم مكر وخديعة والسفر وبكرته مباركة ويقلم فيه الاظفار ويوخذ الشارب ويحتجم

منه اعلى الله مقامه ورفع في الخلد اعلامه

تاريخ تولد شيخ اوحد اعلى الله مقامه النفس المديفع ١١٦٦ تاريخ وفات سيد جليل اعلى الله مقامه ورفع في الخلد اعلامه غاب بدر الهدى ١٢٥٩ تاريخ ديگر غاب نور ١٢٥٩ تاريخ تولد آقاي مرحوم اعلى الله مقامه ورفع في الخلد اعلامه اجر عظيم ١٢٢٤ تاريخ وفات آقاي مرحوم اعلى الله مقامه ورفع في الخلد اعلامه هو الحي الذي لا يموت دوشنبه بيست وچهارم شعبان المعظم ١٢٨٨

صورت تعليقه سيد مرحوم اعلى الله مقامه در جواب استفتائي كه درباره آقاي مرحوم اعلى الله مقامه از ايشان سؤال شده بود جواب جناب مستطاب عالم عامل فاضل كامل المسدد المؤيد بتائيد الملك المنان محمد كريم خان حكم ايشان متبع ورد بر ايشان رد بر خدا ورسول وائمه طاهرين سلام الله عليهم مي باشد بر كافه ناس امتثال اوامر ايشان لازم واذعان مرحلام ايشان محتم

[illegible]

[illegible]

ومفاد حکم ایشان برهمه کس لازم و مخالف ایشان در انچه بذل جهد نمود و ترجیح داده بعد از استفراغ تام حرام
جایز التقلید و نافذ الحکم هر کس خواهد تقلید ایشان کند و جایز و ناجی خواهد بود انشاء الله تعالی والله سبحانه
هو العالم والواقف وکتب العبد کاظم بن قاسم الحسینی الرشتی حامداً مصلیاً مستغفراً محمد مهر مبارک محمد کاظم الحسینی

بجهة ناخوشی اطفال وچشم خوردن انها بنویسید این طلسمات را بر تخم مرغ بر طول ان بعد از ان ان تخم را بگیرد
در مقابل روی ان طفل وسه مرتبه قل هو الله احد را بخواند و بزند ان تخم را در میانه [illegible] ان تخم را بشکنند
و با بر روان دهد ان تخم شکسته را و این بسیار مجرب است برای [illegible] انها جاءت نحجت فحجعت
انفجعت انفلقت کذلک عین العین

صورت امان نامه که جناب شیخ مرحوم احمد بن زین الدین الاحسائی اعلی الله مقامه و رفع
فی الخلد اعلامه بجهة جناب سید مرحوم حاجی سید کاظم رشتی اعلی الله مقامه نوشته اند

بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم صل علی محمد و آل محمد و جللنی بسترک و لا تؤدبنی بعقوبتک یا من لا یفتقر اهل
الحاجة الا الیک انت وعدتنی علی لسان ولیک الناطق عنک و انت لا تخلف
المیعاد ان تغفر لکل من استغفرت له و طمع فی وعدک المؤمنون فلا تخلف الجاری
علی عمیم فضلک السابق علی لازم قدرک و عدلک یا ارحم الراحمین اللهم بکرمک
وفضلک صل علی محمد و آل محمد مشیتک والسناء ارادتک واغفر لعبدک کاظم
بدعوة ولیک و ابن اولیائک الکاظم علیهم صلواتک وامنه فی الدنیا و البرزخ و الاخرة
من سخطک فقد امنته علیک باذنک علی لسان ولیک و انت تعلم ما اطمانت به
وسکنت الیه من انه لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله اللهم اغفر له ولوالدیه
ولمن صدقه و صدق له و صدقه یا خیر الغافرین اللهم لا تفضحنی عندی ما اطلعت علیه من سوء
یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح یا غفار الذنوب یا ستار العیوب اجتهد فی نجاتی و سلامتی
من کلّ ما تعرضت به فی تحصیل نجاتک و سلامتک من الخطر العظیم والحمد لله رب العالمین حامداً
مصلیاً مستغفراً

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بیرون از حصر و حمد مر خدای را سزد که پرورندهٔ موجودات است و بیرون از وصف جمیع مخلوقات و درود بیرون از شمار
و حد پیغمبری راست که فرستادهٔ پرورندهٔ عالمیان است و جلوهٔ رخساره اوست در زمین و آسمان و عترت اوراست که مظاهر
خالق جهان بیاستند و اعظم آیه و برهان و لعنت نامعدود بر دشمنان ایشان باد تا روز شمار اما بعد چنین گوید بنده اثیم
محمد کریم که یکی از دوستان صانه الله عن طوارق الحدثان از عین تصدیق و ایمان و طلب رضای خداوند رحمان از این ناچیز
چند سؤال نموده بجهة اطلاع بر سلوک لیو حیان اگرچه فرخته از سالکان نیستم و در مدت عمر خود قدمی بسوی حضرت نپیمودم و در
این راه راه نسپردم ولکن بمقتضای شعر شاعر از ایشان نیستم میگو از ایشان بر ایشان نیستم میگو بر ایشان و با بیند گذر جرات
که چنین بلا بر قوم لوط پیغمبر علی نبینا و آله و علیه السلام نازل شد و بخشم معظم و از زمین آتش زیر و زبر نمودند مگر اهل لوط را نجات
یافتند یکی از قوم لوط که جامه هایش مثل جامه لوط بود بلا بر او نازل نشد از آن راه که هر بدنی روحی مثل خود طالب است پس او روح
نجات را طلبید پس اگر داخل راه سلوک نشوم برهات که خود را بر صورت سالکان کنم شاید قدر زرهٔ ناچیز محبوب شوم و از جمله
طالبان گفته شوم از این جهة طلب ایشان را رد نمیکنم و سؤال ایشان را اجابت میکنم و از خداوند منت میکشم که در عوض بر از فیض
خود محروم نکند و از سالکان محسوب دارد و چون الفاظ سؤال ایشان مفصل است مطلب را ذکر میکنم و در ذیل هر سؤال جواب میگویم
بحول و قوه خداوند فرموده اند انسان عاقل بعد از شناختن حجهٔ عصر راهی و سبیلی باید به هم آید با بمعرفت او باید قناعت
کند عرض میکنم که این فرمایش بظاهر سهل است و شاید کسی گمان شود و به پندارد که سؤالی از روی نادانی کرده اند حاشا که چنین باشد
و چنین جواب عرض نموده خواهی یافت که چه قدر کوچک است چشم سائل و بزرگ است سؤال او بدان ایدک الله و سددک که خداوند
عالم قدیر شانه حکیم است و حکیم آنکس است که جمیع کارش منظم باشد و امرش محکم که اگر بنای ساختمانی بگذارد جمیعش مرتبط بیکدیگر باشد
و نخواهی یافت در بنای حکیم چیزی که ربط بدیگری نداشته باشد و یک معنی دیگر از معانی حکیم حکیم آنکس را گویند که هر چیزی را در جای
هر چیز را برای هر چه قرار داده است از آن انکار نباید پس اگر چیزی را برای شکستن و قطع کردن ساخت از آن شکستن و قطع
کردن بوجه اکمل بیاید اگر چنین نشد حکیم نیست بلکه نادان است و جاهل و لغو کار و علم لازمه حکمت است و با عالمیکه حکیم
نباشد مطلع بر مسائل نخواهد شده است و حکمه ندارد لهذا کارهای او لغو و بیعاقبت خواهد شد بجهة آنکه نمیتواند چیزها را
ربط بیکدیگر بدهد پس چنین حکیمی را عرض میکنم که چنین نظر کنیم در این ملک و ببینیم که آسمان مربوط است بزمین

در زمین

وزمین باسمان آنچه در آسمان است شاهدش در زمین است و آنچه در زمین است دلیلش در آسمان و آنچه در انسان است در حیوان و آنچه
در حیوان است در انسان و دیدیم که هر چیزی را برای هر چه خلق فرموده است همان کار بر نهج کمال از آن ساخته میشود و دانستیم
که پرورنده عالم حکیم است و چنین یقین کردیم بجهة آنکه دانستیم که حکیم لغو کار نیست پس خلق بیهوده و عبث و بیفایده نبافریده است
و مثلا باید از برای عرش باین بزرگی و آسمان باین بلندی و زمین باین وسعت و این ستارها و ماه و آفتاب و کوه باین بلندی و انهار
و اشجار و حیوانات و نباتات و جمادات و معادن فایده باشد و عاقل تصدیق باین امر دارد و دیوانگان این سخن را نمی‌کنن
میپندارند و فایده لا محاله باید فایده بزرگی باشد که هر حکیمی فایده کارش بقدر بزرگی اوست بچه اگر کاری میکند فایده
خیال میکند که آن فایده بسیار قابل است و بر آن فایده مرتب نیست و لکن عاقل فایده کارش بقدر عقل اوست و در فایده
فانوه هم مرتب خواهد شد و هرگاه در کار عاقلان نظر کنی فایده کار ایشان منجر بهمان فایده نمیشود بلکه بلکه است مثلا میخواهد زراعت
میکنند از چه جهة برای اینکه گندم شود گندم برای اینکه آرد کنند آرد برای اینکه خمیر کنند خمیر از برای این است که نان کنند نان
برای اینکه انسان بخورد و از آن خون و منی آید خون برای این است که از آن روح حیوانی روح برای این است که شعور پیدا کند
و انسان باین خلق کردن انسان برای این است که طاعت نور خدا کند از برای خلق و اسم و صفت خداوند از او جلوه کند و آیات
او آشکار شود این است که فرموده است کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف و شناخته شوم خلق را خلق
کردم تا اینکه شناخته شوم پس علت غائی کائنات و فایده موجودات شناختن پروردگار است و جلوه کردن
کردگار و ظهور نور جبار جاهل چنین می‌پندارد که خداوند محتاج است به خلق نیستم و دوست داشت شناخته شود پس محتاج
شده و خلق کرده و اگر نبوده محتاج نشد قبول نمیکند از جهة آنکه غالب آنچه مدرک او است از ضعف یا لازم فرا است
و ضعیف ناقص بجز لذات درک نمیکند و لکن آنکه صاحب معرفت است میداند از چنین ... خداوند عالم کل
منزه از خلق نیم است و خدا آن را خلق عارف تصور نمیکند و برای او جلوه‌هاست و مراد از جلوه ظهور صفات
امر خیر است و قدرت قدیر و حکمت بصیر و چراغ منیر چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنیست آن بینی
اراده مقصود خداوند از تو شناختن اوست و معنی شناختن ظهور نور اوست تا کاشانه فرو گذارد بر فضلات
کاشانه بکدام کنار و دیجای بهر کر بلکه بسته دل و بکه هم نعم الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح

فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یعنی خداست روشنائی عالمها مفسران که فهمیده اند هر کس معنی کرده و انچه عرض میکنم مراد خداست
از کلام او خداست نور اسمانها و زمینها و روشنائی و پیدائی از خداست یعنی پر کرده است بنور خود عالمها را و چون این مطلب شریف را فهمیدی در
این امر مطلع شدی و اگاه گشتی بدانکه فایده موجودات و علت کاینات ظهور نور خالق ارض و سموات در هر فرد فرد از موجودات است
ولکن تفاوت دارند بعضی قابلیتشان زیادتر است و انقدر حرکت کرده اند و سلوک نموده اند و فایده موجودات از ظاهر و باطن
ایشان جلوه کرده است مثل اینکه شاهده میکنی اتش پنهان از نظرها پنهان است و دایم بر تسخین همه سردها مشغول است و مراد اتش
از تسخین این است که در همه جا نور اتش اشکارا شود و از همه جز گرمیش هویدا گردد و کمال یعنی مراد اتش بدا شدن است و بنا بر شمول
هیئت حاشا و کلا او دایما مشغول با شراق و تسخین است ولکن زمینها بعضی مستعد و بعضی دور چنین بعضی مستعد شده اند
زود گرم شده اند و روشن گردیده اند و اتش از بالا بپایین میاید و از پایین بالا میرود بلکه از اندرون خود خاکها
جلوه کرده و اشکارا میگردد و بعضی پاره زمینها صالح شده اند و روشن گردیده اند از این جهت است که پاره کوهها اتش فشان شده
و دایم اتش از انها بلند است و همچنین اگر گرفتی چند عنصر را و از کبریت بطوریکه نزدیک با ترشی شود روشن شود پس اتش
از اندرون همان بیرون میاید و اگر سنگ را بحرکت شدیده گرم کنی و بطوریکه گرم کردی اتش بیرون اید هر جا حرکت امد
اتش همانجاست چنانکه فراطان میگیرند خوری از تراشه چوب نزدیک چخماق کشتی چرخ اتش میگیرد پس اتش جلوه گر شود
اگر اتش میاید همان اتش است که اشکارا شده است زیرا که هرچه با اتش است با این اماده است اگرچه اتش است جمادات
و از سنخ جمادات لااتش است اگر میگوئی اتش نیست دست خود را پیش بیاور و ببین چه طور سوزان است و چه طور
نورانی است چون این مطلب را دانستی حال عرض میکنم ظهور این فایده تربیت نوع عالم ظاهر میشود و بعضی پاره از قوابل
بعید اند و صلاحیت ندارند پس ظاهر نخواهد شد فایده از ایشان مگر دنیا و بعضی بسیار زحمت طول میکشد با او در جهت
یا قیامت باهیبت و بعضی پاره نظر میشوند و رسند بنده هر نوعی ملکی از این جهت خداوند از حکمت بالغه خود چنین
قرار داده است که اتش پنهان پس از انکه از یک چیزی ظاهر شد سایر چیزها نزدیک باین چیز شوند و از این چیز
اقتباس نمایند و اگر روبان اتش کنند روباتش چنین که باشند و اگر از این اتش بگیرند از همان بگیرند و این اتش
بزبان فصیح ندا میکند که نار افروزنده شعله ایم است نار خود سوزنده شعله انم است میگویم ان جمادات منم جامد
و منطفی مارم هرکس میخواهد گرم شود رو بمن کند هرکس میخواهد روشن شود رو بمن اید چه خوب فرمود ان شعله درخشان جلوه

کر

گرد خلق و منقار و دم کویدانه طاووس هستیم کویدانه طاووس الخ ایا میدانی چه وجه شد بران بصورت
زبان انسان و کلمات انسانی و حرف میشود طوطی در اینه جان ندارد بلکه هیچ حرف ندارد زبانی از روی عقل حرکت نمیکند
وفکر ندارد و لکن از پشت این اینه کر حرکت میکند و سخن میگوید او عاقل و داناست و توانا است و او تکلم
ولکن از زبان طوطی حرف میزند پس این کلمه طوطی دلالتها پیدا میشود معنی دارد و علمی عقلی در زبان او پیدا شد و علمی فواد
انکا پیدا شد نهایت اهل فواد می فهمند و اهل عقل میدانند مثل اینکه از زبان انسان شنیده باشی اگر از اهل فواد
نیستی فوادی نمیفهمی باری نمیدانم چه بگویم و توجه فهمی و این طوطی عاجز که حقیقی ندارد در این مرحله زیرا که عکس است صاحب
شده است و متکلم هم انسان است و این عکس از اشباح طوطیان است نه انسان باری پس چون این مسئله را دانستی
عرض میکنم اگر چه نور خدا از او جلوه گر شده است ال محمد سلام الله علیهم و هر کس میخواهد تعاید کاینات برسد
باید رو بایشان کند لاغیر و این مطلب ظاهر است عرض کنم و از این باطن تر از برای اهل باطن این است خداوند
علت غایی از این ملک خواسته است و خلق باید از خاک حرکت کنند تا بان علت برسند و از حکمت بالغه خود اسباب سیر
برای ایشان قرار داده است از خاک تا عالمهای بالا و اسباب هر چیزی چیز بخصوصی است زمین اسباب ان باشد ابر باران
با کشش پهن میکنند و باران میریزند و بارنده میشوند همچنین اسباب بیرون اوردن نباتات اسمانها هستند و لکن
باطن هر اسمان نمیتوان حیوان بیرون اورد لهذا خداوند در غیب فلک قمر زنده قرار داده و روح حیوانات بواسطه
ان خلقت میشوند و همچنین در غیب عطارد فکر است که فکرها بان تربیت میشوند و همچنین تا بعرش خداوند در غیب العقل است
که عقلها بان بیرون میایند و هرچه در انسان از غیب این افلاک بیرون میاید بحرکت انها است و همچنانکه این اسمان
بر کره زمین حرکت میکند و هر ان تربیت میکند همچنین باطنهای افلاک تا هزار هزار فلک بر کره هزار هزار زمین حرکت
میکنند و هزار هزار ادم تولید میکنند و لکن همه اینها اسباب ظهور شعاع انسان است و همچنانکه باید چیزی مثل چوب
بیرون میاورند چنانکه علانیه یافتی حال انصاف ده که اگر خداوند بخواهد نور خود و جلوه و صفات خود و کمالات خود بوقت
خود را از عالم اظهار کند جز انکه همان علت غائی را اسباب قرار دهد چاره نیست و ان محمد و عترته است صلوات الله علیه و اله و ائمه
الطاهرین سلام الله علیهم چنانکه در همه اخبار و اثار بطور وضوح و اشکار ما برای ایشان فرموده اند پس ان اکمان که نور کل است

آسمانست وخداوند از آن آسمان شناخته میشود ودر آن آسمان جلوه کرده میشود واین آسمانست که فرموده امام علیه السلام خدا در
آسمانست وخداوند میفرماید الرحمن علی العرش استوی وامرها همه از آن آسمان نازل میشود وحکمها همه از آنجاست بغیر
چه میگویم که هنوز یکی عالم بهاران نمی شود یک نهر خواهم به بهار فلک تا وصف او بگویم وذکر او را بسرایم لیکن
زمانه ناقص و مرا مجالی و علما طالب که در مجلس دارم فی عادی غیر ازین منطق این بگشایم و چنین این مطلب را اکثر
واین کلام بر فهمیست هوش وگوش خود را جمع کن تا سر دیگر بگویم و گوهر دیگر از صندوق برای تو ظاهر کنم که دانی از آنچه عرض
شد برای هر کاری سببی لازمست و هر چیزی با اسباب ساخته می شود پس با حکمت و ضدان روحانی جسمانی و در از هم شد
و با دست چون بدن تمام می شود و تو میدانی که بدن پیغمبر صلی الله علیه واله بلطافت عرش این عالمست و خداوند
دوستان ایشان را از فاضل طینت ابدان ایشان خلقت کرده است پس که بواسطه ایشان خلق تربیت میشوند و دست خلق
کجا بدامان ایشان میرسد دست ما کوتاه و خرما بر نخیل هان ملکست واین ره بس طویل من وتو در بیابان عالمیم
و بجز انگشتی سنگ کی چیزی می بینیم و آب برتر از بیابانست کشتی از آب فوق بیابانست ما کی از آب بیابان
خبردار شویم و که می بینیم همه جز ما از سنگ و دلو بیابانست همین می بینیم الماست که از میان الماس بیرون میاید
همچنان مرو تو می بینیم که اشخاص بنور آل محمد علیهم السلام منور شده اند و از ایشان در گرفته اند که از ایشان ما
بجز از آن اشخاص خبری نیست و کی بجز از ایشان اثری پس کاسا چون تا بخشد حاصل پس رها چو پس رها چو پس رها
از رها کو از رها کو از رها اب یکبار با نفس رها پس اگر انوار آل محمد چیزی شنیده از ایشانست و از آن
آتش گرمی اگر دیده نزد ایشانست ایشانند نور الله و آل نور خداست ایشانند جلوه او و او جلوه خداست ایشان
حجه امامند و آل حجه خداست و حجه حجه حجتست و جلوه جلوه جلوه است و نور نور نورست بفهم این نکته با
نغز را این است که شخص خدمت امام علیه السلام عرض کرد کسی مانا در راه خداوند نذر کرده چه بکند فرمود در راه فقرا شیعیان
هستند و در حدیث دیگر ابو بصیر عرض کرد سوال میکرده مرا که هر کس نذر برای خدا امر را مثل کسیست که رد کرده
در معنی هر کس بر تو رد کند رد بر خدا کرده است در عرش و میفرماید سلمان باب الله فی الارض است وصاحب الامر علیه السلام

واروی

دروجود خدا میفرماید لا حوادث که واقع میشود پس رجوع کنید در آنها بسوی رواة اخبار ما که ایشانند
حجتهای ما و ما بنیم حجه خداوند عالم و بدانکه جاهلان و بیدارند بعضی حوادث در مرافعات و مسائل
وحاشا که مخصوص باین باشد امام میفرماید هرچه خداوند عالم مطلق کرده مطلق کنید و از هرچه
ساکت شده است ساکت شوید و حضرت صادق علیه السلام عیب فرموده اصحاب خود را که حدیث مرا میشنوند
و تاویل میکنند امام فرموده الحوادث جمع است و باصطلاح اهل سخن محلا بالف و لام و افاده عموم
میکند یعنی هر حادثه از حوادث حتی اگر تو را دل درد عارض شود یا خانه بار تو رهد رجوع بایشان بنما
وهمچنین در میقات نماز میفرماید که از شواایان لا مقابل حشیم خود قرار بده با این لفظ که واجعل واحده
من الائمة نصب عینیک پس بعد از خلق را منور نیست که در معرفت خدا رجوع بشیعه خالص کنند
که آئینه سراپا نمای امام شده است و اوست علة غائی موجودات و نتیجه این عالم و مقصود خداوند از عالم
چنانکه میفرماید انعام بالای شیعیان مالست و میفرماید باران از آسمان ببرکت ابوذر و زراره و محمد بن مسلم
و نظایر ایشان میبارد پس ارباب خرقه پوشان که در عالم باشند که اگر لب خود را حرکت دهند
آسمان از هم بپاشد و زمین تمام شود و دریاها خشک شود اگر شهوات ایشان نشناختی هیچ علینا الاراب
النعیم نعیمهم وللعاشق المسکین ما یتجرع بد نکته است شاعر در شیخ با چراغ همی گشت کز دو شهر
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست گفتم که یافت می نشود گشته ایم ما گفت آنچه یافت می نشود آنم
آرزوست از قید و قال مدرسه حالی دلم گرفت یک چند او بتم و شنانم آرزوست بیش قدر کالات بگویم
یارب این آرزو مرا چه خوش است تو بدین آرزو مرا برسان بار پس هر گاه کسی کامل چنین شناخت
بفایده رسیده است و همان علت غائی است دیگر چه میخواهم چنین تو دارم همه دارم دیگرم هیچ نباید
پس بمعرفت خدا فایض شده است و بنور نبوت مستنیر گشته است و با امام رسیده است و از جمیع حرمها
خوشه چیده کیست زیرا که مصداق قول حضرت امیر است علیه السلام که میفرماید و انت الکتاب المبین الذی
باحرفه یظهر المضمر پس تو جثه لرائیت آنک فی رجل والدهر فی ساعة والارض فی دار کبکه دارد

انوجود معقلش شد صاحب فؤاد است و صاحب عقل است و صاحب علمست و صاحب جمیع صفات حمیده است و شک
نیست که اگر کسی برابر آفتاب بیاید نورانی میشود و گرم میشود و اگر در آب برود تر میشود و جائی که اشکال
از آفتاب کمتر باشد پس هر چه نزدیکتر باشد بیشتر روح الایمان تو قوت میگیرد و خداوند نور الکلیف نکرده
مگر بدوستی شیعیان اهلبیت معنی توحید این است که حضرت امام علیه السلام عرض کنند هر چه از ایمان است
فرمود لا ایمان چیزی بغیر از حب و بغض است پس مومن بغضی عداوت دوستان و ناصب بغض دشمنی دوستان
و حب برای اولین است و نار از برای آخرین بار یک کمال در مقام باقی ماند و آن اینست که اگر مراد اهلبیت
و مقصود معرفت ایشان و دوستی ایشان پس چرا می بینیم که اشخاص چند حاضر شدند و ترقی نکردند و شناختند
و بمطلب نرسیدند عرض میکنم اینجا است که قدمها میلغزد و خلق پای امتحان می شوند لا شده است که کسی رود
بچراغ برهد و نورانی نشود و رو بخدا کند و خدا رو با و نکند حاشا و کلا بسا مردم که یکقدم بظاهر میروند
و خیال خود را هم بیهوده اند و می بینند که نتیجه کر برای ایشان حاصل شده است باشان رسیده مرتبه
که در همه عمر حاصل نیست و اینها از وسوسه شیطان است میخواهد مایوس کند و بدانکه آنکه یکقدم برود بقدر
یک قدم نور در او پیدا میشود و آنکه دو قدم میرود دو قدم و آنکه سه قدم میرود سه قدم و همچنین درجات
محبت مختلف است با مردم که محبت در دلهای ایشان پیدا شده است ولکن در سینه و بر دبدن ایشان
محبت نیست حاصل حب ایشان در آخرت ظاهر میشود و آنکه در سر و سینه او هم است در برزخ اثرش ظاهر
میشود و آنکه در مغز او ظاهر شده است در آخرت و برزخ و دنیا همه جا اثرش ظاهر میشود فرموده اند
خداوند از برای هر عملی اثری قرار داده برای طاعت اثری است و برای معصیت اثری هر نوع عمل باید که
مقرب حضرت سلطان شد عرض میشود بدانکه اصل و عمده محبت است و دوستان عملهات اگر کسی دوست
شد عمل همه عاملان برای او نوشته میشود و اگر کسی دوست نیست هر چه شربست برای او نوشته میشود و دوست
بمنزله درخت است ریشه اش در فؤاد است که انگار ریشه گذاشته است و از آب هاریخته خدا آب میخورد و
رشدش بهمان آب است و قوتش از همان زمین است و از برای آن شاخها است در عقل و ...

ونفس

ونفس و شعورهای پنهانی و شعورهای ظاهر نهان پس در هر شعور اثبات میکند رخسار محبوب را بر رخسار خود و عکس همان شعور
از شاعر محبوب در شعور او میافتد و عمل همان مشعور از شعور او ظاهر میشود پس سر تا پا منور بنور محبوب میشود
پس دلیل ولایت محبوب میشود و جلوه او میشود و رخساره تابان او میشود و ام خورده بجائی میرسد که بگوید
همه تشنه مگر صدای محبوب را و بچشم نه بیند مگر رخساره او را اگر چه نظر بغیر میکند و در کند این مسئله تفصیلات
ما دام که محبت کامل نشده انکس در کش دائم کش ... کلام اینست که سرتاپا او مثل سرتاپای محبوب تا نشود
پس عمل کن بمقتضای رخسار محبوب اگر محبوب متشرع است باید محب متشرع باشد اگر او معصوم است این باید بی معصیت
نکند و در هر درجه از درجات او باید متابعت کند پس از این کلام معلوم شد که همه عملها تفصیل محبت است و دشمنی او
و دلیل او بلکه اصل محبت است پس نماز تو در حقیقت که باین صورت ظاهر شده است و روزه محبت است و
رای محبت است و همچنین اینها عداوت است و چون این مسئله را دانستی حال عرض میکنم که راه کمال اینست که ظاهر
و باطن خود موصوف بصفت بزرگان بشود ظاهر عمل اینست که واجبات را ترک نکنی و مهما امکن از وقت
تاخیر نیندازی پس نمازها را اول وقت بجا بیاور و روزه را در ماه رمضان بجا بیاور و زکوة را بده باهلش
و حج اگر واجب داری بکن و خمس اگر بر ذمه تو است بده و همچنین هر چه واجب است بجا بیاور که اگر کسی واجبات خود
بجا بیاورد در قیامت از چیز دیگر از او سوال نمیشود ولکن کمال در این است که ترک مستحبات هم نشود پس نوافل را
بجا بیاور و شبها برخیز بعبادت پروردگار و طول بده قنوت خود را و سجود خود را و بدانکه سحر وقت
عبادات است که درها همه بسته است و ظلمه خوابیده اند و چشم منافقان در حفره شده است و لشکرهای سلاطین
افتاده اند و علماء خوابیده است و جمله بخواب رفته اند و کبه غافل شده اند و گویا همه مرده اند پس برخیز بطاعت
خداوند عالم جل شانه و اطاعت بکن امر خدا را تا صبح با راز و نیاز باش شب خیز که عاشقان شب
راز کنند گرد در و بام دوست پرواز کنند هر جا که دری بود بشب در بندند الا در دوست که شب باز کنند
وقدر و تر را بدان و این را ضایع مکن که نور چشم مومنان است چنان نماز کن که گویا نماز آخر
وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین

نوابت و خواهی رد و دعوات را جمعا الهی ترک مکن و بدانکه هر دعا و مناقب و قرآن و تسبیح عارفان که خوان
و استغفار زیاد بکن و تسبیحات اربع را زیاد بگو که انها ذخیره مومنانند و صلوات زیاد بفرست و قرآن ترک مکن
و هر روز هر چه میسر شود از قرآن با طمانینه و تدبر و تفکر بخوان و چنین فرض کن که در الان بعینه تو نازل میشود و از
زبان خدا میشنوی و اما معامله تو با برادران دینی چه تمامی حقوق ایشان را ادا کن و از عهده ایشان تغافل
مکن و عادت ایشان را شعار خود کن و مجمل کلام اینکه اگر بر حقوق ایشان برسید ولا اخوان ملاحظه
از حق ایشان این است که اگر بتو بد کنند عفو کن و اگر ترا بخوانند اجابت کن و حاجت ایشان را بر آور و لا
بر ایشان بکن و بر ایشان بد نخواهی و بد مکن با ایشان پس اگر به ابر مومن بگو او سابق الایمان تر از من است
و حق تعالی بر من لازم و اگر به بچه مومن بگو معصیتش کمتر از من است پس بهتر است و اگر کافر ببینی بگو بر عیب خود
یقینی دارم و بر عیب او اطلاع نیستم و چون ظاهر الصلاح است از من اولی است و بد مخواه برادران و عفو کن از هم
حرکت تا خدا از تو عفو کند ولا سلوک تو با پدر و مادر باعث خلق تو اند و ولی نعمت تو اما فرزند مملوک تو است
و امانت خدا در تو ولا حیوانات اسیر تو اند و اختیار ایشان در دست تو ولا تدبر علم تو حق او این است که برای هر کاه داد
شنیدی سلام کن و پیش روی نگیر و از او سوال نکن تا خود او اقدام کند و در کار دیگر دشمن او مباش و نکن زیرا که مثل
عالم مثل نخل خرما است که نمیتوان برای او بالا رفت و دست تو ها با دو خرما رسید پس انتظار بکش که خداوند برای تو میوه
بلید انه بخور ولا خویشان کرد مثل حق فرزند است ... مال خود است و قدر ... تو حلال کرده است و اراده ... حرام
بار در برای هم چند حفظ است ... هر چیز ... داده و اما در بیان جمله کلام که هیچ کار زیاد مکن و در هم چیز معتدل باش (مطلب بازده از خلال کار)
حتی در مستحبات و این کلام بسیار بزرگ است ولا در نفس تو او لا غیر تو باید خالص باشد و بجز از رضای خدا چیز ...
برای غیر میکنند و این کار مزدوران است و جمع از ترس خدا میکنند و این کار غلامان است و جمعی محض دوستی خدا میکنند
و این کار آزادمردان است ... تو ... باشد نه ... گفته است که ... میخواهد بخواهد ...
زیرا که ... این است که اگر این عمل که خداوند فرموده ... او شده نمیکنیم و مقصود خالص ...
نخواهد بود ... داند ... نار ... میطلبد و نار ... داخل ...
دور از آن میکند اگر نار ... او شد ... میخواهد هر کجا باشی ... کره در ... هر کجا ...
رفیق باشد چو ماه ... هر کجا باشد ... او ...

خدمت

خدمت غیر خدا بد تکلیف است ... ترا خواهم که ... امتحان ... در ... نبود و ... دل ... (و خالی)
این است و ... قرین ... را ... کن و خصوصا ... در ... در عمل است پس باید ... (و ایشانرا)
باشد ... که ... باشی ... ترا ... میکنی با اینکه تو ... (نه تو کن)
بی ارزی ... که ... جنین ... که یکی از ... است که ... (نیست)
در کعبه ... که ... از جلوه ... و ... ایشان ... که ... (پیشتر)
ان حبیب ... در ... کن ... این ... وقد بطرت ... (و کمی لا تدف)
الحانه ... الکفف ... عن ... و ... بنا ز ابتداء ... اللهم انی ... (و آل محمد و اهم)
بین ... ان ... الیک ... العباد ... المومنین ... علی ... (فی)
... عنهم ... السعادة و اختم ... و چون این دعا را از ... (و تعرف)
خواندی ... بده خواهی که ... که ... و ... از سوره قرآن و ... (ذکر)
مجبور ... اگر ... قصص ... باشد ... و ... و چون ... (و عبارت)
... که ... خداوند ... که ... و بگو سبحان ربی العظیم و بحمده و چون ... (بذکر)
نور ... طلبید ... بده میکن ... اگر خواهم ... (و شرایط)
کم ... با کلام ... قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا
و ... در ... با ... باشی و ... و ... در ... و علما ... و بدانکه (نفس)
ان ... علوم ... و ... و ... از علوم ... (و شهادت)
و ... کن و ... را از ... در ... و بدانکه ... (و فرق)
میان ... و حیوان ... الهی ترک مکن و بدانکه ... بیار است ... (فرادات)
و ... در کو ... الی ... علم ... علم ... قواعد ... (و حضور)
... ببینید و ... از ... که کو ... الی ... حال ایشان ... (الکرمت)
که در ... که ... ایشان ... است ... امام است (که)
شان ... کلام ... است ... از ... زیارت ... امتحان ... (و هم)

میکند با نافی و نفی اگر خواست نفی میکند که خواست و الا نه رد میکند و نه قبول تا انوقتی که دلیلش را بفهمد و قسم دیگر فکر
عقلانیست و فکر اینست که این است که سنور اگر بمنزله عندیت میگیرند و در ان فکر میکنند و هر چه فهمیدند عرض میکنند بر کتاب خدا و
سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله اگر مطابق است میگیرند و نفی میکنند و الا ترک میکنند و قسم دیگر فکر صاحبان فنون است و ایشان
انجمله اینها شنیده اند میگیرند و در ان فکر میکنند و باطن میفهمند و ان را اعتبار میکنند در اسمان و زمین و نظر از ان راه میگیرند
و امثال اینها تحصیل میکنند و باین و باطن البطن ایشان را نیز درمیابند و فکر دیگر در عجایب آل محمد است و این فکر بسیار شریف و با این
و اهلش صاحب آن از بالا مرتبه و حال ایشان را قوت میگیرد و هم چنین در محبت کامل و علم او و واجب او و اسرار کار او
سلام فکر کند چرا چنین کرد و چرا چنین گفت و چرا فلان عارف انها هم که با سر که آن تا آن است و بعد چه اگر
فکر و دیدن برحمت ابور و قسم دیگر فکر در معانی اخوان است که با عنف زیاد که محبت ایشان است و قسم دیگر فکر در قبایح
اعمالی خود او است و هم چنین پشیمان عرض از این خود قرار دهد و معاصی خود را بشمرد و استغفار کند و طاعات خود را بشمرد و
حمد کند و سوال کند که زیاد در توفیق عبادت او و دفع عذاب او نمیدهد و ترک کند و عزم کند که ترک کند انها اگر ترک نقصان محضور
از ادای فکر نبود و شرط دیگر ذکر است الا ذکر است ذکر است که زبانی که خدا اعمال خدا او بگوئی و زبانی تو دائما متوجه گردد
با اسم و ذکر خدائی تو تصور کردن صور طیبه طاهره است از صفات ائمه اطهار و ذکر قلبی موقوف است اینها است انیز اجول
سلوک است و جزئیات بعبارت است و بر تو باد تحصیل را در و در مجلس با برادران باید بود که دعا بل بکوند که چنین حی حی محبوب
امام است و ضبط خورده است الاکم عیب جعفر برای حیالی و امام محمد تقی موقوف صفت است و اینجا ذکر از اعمال شروع و نفع
بیت دهم فانبیندوان جهان مرا ذکر مجموعت بار پرده از در و دیوار در تجلی است یا اولی الابصار فول قول
امانت و امر او است و معنی همه امور یکی است و وجه جمیع علوم یکی است مثل اهل دل راهمی مگر سخن خداوند و ذکر
مگر ذکر خداوند و مرتبی نشد مگر خدا را الا الشنیده که از هشام توحید توحید عبادت است جمیع جز از خدا و اعیان دست نگیر
و اهم تو نیز باید اول عبادت موقوف صفت پس باید بجز خدا گریه نکنی پس لوجه نظر کند بسیار خدا را بی بینید و از
هر چیز اثری باید و عبد الله عز از این اعمی است و عوالی چیز از این اقوال و اینها است مصداق فرمایش امام که بنو
از انعم اهل الجنه بالجنه تنعم اهل الدنیا بنفا اینکه با رزق نظر الکلی است بلکه ذوقی است دیوار ها را سوی ها است و موانع ها گوئیا
دارند و بود که [illegible] بکار از این اعمال مقید در جه و مرتبه خود مثالی است الا تو استیفا هر حق است نظا هر و الملاو شرع و عوض
قصوریت چنانکه امام میفرماید الجنه انفعلها المحل و شرب بغیر باطنی نیست خوردن و اشامیدن نیست و اعلاها العلم بغیر بالذریعت

علم است و علم را درجات است افضل علم مخصوص صاحبان نفوس است و نتیجه اش ترس و خشیت است چنانکه میفرماید انما یخشی الله
من عباده العلماء و امام میفرماید لا علم الا خشیته و وسط علم امیدواری نجات است و اعلای علم حاصل علمیت لا ینتج
قرابت از معصیت و نتیجه امیدواری نزد یکی نجات است و الف رضیت و نتیجه حاصل اشار نصاب محبوبست و جان
شد پنهان معتدل میشود و هرگاه معتدل شد فراخ او و صاف میشود نفس که نور الله است از او ظاهر میشود پس ان نفس با
آسمانها شریک میشود و از نظر بر تقدیر میشود زیرا که نور بر در دگار از او جلوه گر شده است پس دست خدا بر سر او
گذارده میشود چنانکه در رجعت دست خداوند بر سر مومنان گذارده میشود و امام علیه السلام دست خود را بر سر
حلق میگذارد و قوت چهل مرد پیدا میکنند و هم این است این میشود حتی لکه پیر زال در خانه خود نفقه میکنند حتی
هم چنانکه قابلیت نفقات دارد بر سینه بر روح انسانیت و علم و معرفت و کار هم چنین در حال انسان الفا و ت
میکنند در رسیدن بان در جه بفهم هم که گفتیم و چه شنفتی و صلی الله علی و آل الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین
و چون سخن بجول الله بهم اینجا رسید از امام است و از خود هم حرفی و کلامی نداریم خیال رسید چون مطلب باینجا کشیده انچه در جواب
مساله اول عرض کرده ام و در مسئله دوم بطور کلیت اعتبار شرا در این مقام ذکر کنم پس عرض میکنم در فضل حب
روایت فرمودهاست مولای من از حضرت صادق علیه السلام که امام علیه السلام علم است میان روی خداوند و مخلوق پس هر کس
امام را شناخت مومن است و هر کس انکار نمود امام علیه السلام را کافر است و از حذیفه الیمانی روایت است که گفت دیدم
رسول خدا صلی الله علیه و آله را که گرفته بود دست حسین بن علی علیهما السلام را و میفرمود ایها الناس اینست پسر
علی علیه السلام پس بشناسید او را قسم بحق انکسیکه نفس محمد در دست او است هر آینه خود او در بهشت است و دوستانش در
جنتند دوستانش و دوستان دوستانش او در جنتند و حضرت صادق علیه السلام فرمود هر کس دوست دارد
دوستان ما را نه بجهت غرض دنیائیکه باو برسد و دشمن دارد دشمن ما را نه از جهت عداوتیکه میانه او و او باشد روز
قیامت بیاید و بر او گناهان مثل ریگ عالج و کف دریاها باشد خداوند آمرزنده او را و فرمود هر دوست
میدارد شما را و دشمن میدارد شما چه میگوئید خداوند او را داخل بهشت میکند و مردی با شما دشمنی میدارد و دوست میدارد
شما چه میگوئید او را داخل جهنم میکند و شخصی گفت با فرعون کرد فدای تو شوم ای پسر رسول خدا اگر بدار
پدرم علیه السلام فرمود بلی میشوم حسنات دار محبت آل محمد علیهم السلام را اگر چه فاسق باشد زانی باشد و دشمن
دشمن آل محمد علیهم السلام را اگر چه لیس روزه بگیرد و نماز کند شنیدم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود
الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه پس متوجه من شد و فرمود و الله تو و شیعیان تو روز
اینان فرداهر من اند در حالتیکه دستهاشان سفید و پاهاشان سفید است از اثر ابو جعفر

تا آخر
دنیا
از شیعیان

فرمود این بعینه در کتاب علی علیه السلام است و حضرت امام رضا علیه السلام میفرماید در یک حدیث قلم برداشته شده است
حدیث شریف پس چون یافت شد هر کس محبت ایشان داخل جنت است معلوم است که سرای دیدوستی ترقیات حاصل
میشود اگر معرفت بجنت حاصل کرده اما آنچه در شان شیعیان عرض کردم حضرت صادق علیه السلام میفرماید که شما
آل محمد و آله لعبد الله نیست غیر از شما و شما را بهشتیه در جنات اعلی پس راغب شوید و سیر کنید در درجات
و فرمود است اسرار این چیزهای جوهری که جوهر اولاد آدم محمد است صلی الله علیه و آله و شیعیان و فرموده است
شیعیان ما جزو ما هستند خلق شده اند از زیادتی طینت ما هر چه ما را محزون کند ایشان را محزون میکند
و هر چه ما را مسرور کند ایشان را مسرور میکند پس هر گاه کسی ما را اراده کند قصد ایشان کند پس هر که
اینند که هیچکه از ایشان با میتوان رسید و فرمود خداوند تبارک و تعالی مؤمن را از نور عظمت و جلال
کبریا خود آفرید پس هر کس طعن بزند بر مؤمن یا رد بر او کند رد بر خدا کرده است در عرش و او بحق خدا نیست
و اینست و جزا این نیست مگر او شریک شیطان است و فرموده اگر پرده برداشته شود و نظر بالفعل به خدا و مؤمن کرده شود هر آینه
انها برای مؤمن خاضع میشود و امور ایشان برای ایشان آسان میشود و عزم میشود اطاعت کردن ایشان را و اینها داخل این
اخبار بسیار است پس هر کس قصد امام میکند قصد شیعه باید بکند فرموده است و اولاد الله بدانکه یعنی هر کس اولاد خدا
کند باید ابتدا با ایشان کند بفهم این مطلب که بزرگ است سخن چون لوح منزل افتاد در ادراک ماخلایق
افتاد و اما آنچه در مسئله چهارم عرض کردم که فرق عقلی از همه جا با او ظاهر میشود و فرق اسلام در ظاهر است و
ایمان در باطن و ظاهر بتفصیل که گذشت در فصل الخطاب است از حضرت باقر علیه السلام که فرمود ایمان
الخ... است که در قلب قرار گرفته باشد و او را الخ... و تصدیق کند عمل به طاعت خدا و اقرار خدا
و تسلیم کردن امر او و اسلام الخ... است ظاهر است از گفتار یا کردار و آن چنان است که جماعت مسلمین
بر آنند از همه فرقه ها و به حقن شده است خون ایشان و بر آن جاری شده است میراث ایشان و جایز شده است
نکاح و جمع شده اند بر نماز و زکوة و روزه و حج پس با این و اینها از کفر بیرون آمده اند و منسوب شده اند
به ایمان و فرموده در حدیث دیگر اسلام همان ظاهر است که مردم بر آنند شهادت اینکه خدا یکی نیست بجز خدا
و محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است و برپا داشتن نماز و زکوة دادن و حج کردن خانه خدا و روزه گرفتن ماه رمضان
پس این اسلام است و فرموده ایمان معرفت این امر است یعنی تشیع است با آنچه گفتیم پس اگر اقرار باینها کند و نشناسد
این امر را مسلم است و گمراه نیست و شخص که حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که ایا جز چند بمراد از ایمان

قواعد

والسلام العبد الاثیم محمد کریم کرمانی در روز شنبه در حضور ملک جانان بار کار عالم مخزن صحیفه کرده و فقرا را این است که آنچه نوشتیم خواند
خواهند و ملکه این بدیع و نظمی است نوشته اند که تفهیم بکنند و در شرف است با تاکار بکنند و فرکار و ملک خاصم مرقوم
نوشته اند و اخبار داده اند که اگر چه کافی از آن باب را بگویم بفرو شنید و بفیض شوق از انسان بکرید میخواهند شام
ضبط و نوش داشته اند و کاج لجاج بکنید جانا من از دو جهان فرق نجبید و ایه اگر خلاف میدانستم هیچ عرض کنیم و مثل سایرین
ما شبا رفتار میکردم اگر بدانید عرض من از فضل شریفم تربیت جهانه که هر یکی کجوست از حکمت پروردگار و الحمد لله
ثم بکاره نوشته اند [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین دستور العمالت [illegible]

این رساله مبارکه شریفه

الحمد لله رب العالمین الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی چنین گوید بنده اثیم محمد بن محمد کریم که خیلی وقت یکی از اخوان لا انعم
الاطاعة مرسله نگاشته بودند و در ضمن رساله از این جانب دستور العمل خواسته بودند که در باب سلوک الی الله خاصه در این
زمان بنویسم و من چون لایق این کار خود را ندانستم و بلکه دایم از خداوند برای خود واعظ و ناصح طلب میکنم در این هنگام
و رز بوده اقوالم بآن نتیجه [illegible] تا رساله را دریدو تاکید بلیغ فرموده بودند با خود گفتم که با اینکه حال افاقه باین مقام نیست
و از اهل موعظه و نصیحت نیستم مانع از روایت کردن از اخبار آل محمد علیهم السلام که هیچ لایق موعظه کفایت نیست و خود متعظ
نگشته لایق در آیات نیستند روایت خاصه که حقوق اخوان اعظم شروط ایمان است و روایات اخبار از ایشان احسن فضل ما
انسان است الحکمه حدیث و فرموده خذ متعظ است و لایق پس با او بسیار مر [illegible] با ایشان باکویم نصیحت متعظ میشود
و ارسال کتابهم کنم بشوند که از ضعفا باشند و فریب نخورند که فلان با این نحو نصیحت کرده و منزجر شوند از عصیان نموده
در اعضا طاعت نماید ایشان و عمل ایشان مخالف قول ایشان شود و ارتکاب خداوند بحق بماهم شکر نماید و از این و رطه
نجات دهد و ندو بالا برد پس تفصیلی از بعض اخبار سایر احباب گذارده و نصایح چندی از اخبار آل محمد سلام الله علیهم و نصایح
و وصایای علما کبار در رشته تحریر میآوریم و از خداوند سؤال میکنیم که خود مرا اول متعظ بحرف خود فرماید و نعوذ بالله
اگر چنین نماید حالا که خداوند عالم از آن زبان که حرف میزند جاری فرماید حجت او بر خود تمام است از آنکه می شنوند که
کس شنونده شاید نفهمند و نشنود یا بفهمد و فراموش نماید و آن گوینده خود نشیند این حرف گفته و آمروها بر دیگران نعوذ بالله
من الغفلة والنسیان و من خطوات الشیطان پس عرض میکنم اولا اغوان و اخوان باید دانسته باشند که خداوند عالم ما را از کتم
عدم بوجود آورده و به ترتیب نعم و روزی داده و بسیار از چند فرستاده ما تو را انقلیم نمانند غیر از آنکه انو و فرستادن انبیا
و نگاه داری سایر ملک داشته و بی فایده ایجاد نفرمود و برهان این یعنی راهم از کتب مفصل مشایخ فهمیده دردا است
و محتاج این تفصیل نیستیم و اگر او را عرض جست و نیم کلف بمقصد از غرض او بیدا باعث هلاک ما نیست و ما را سود
نبیم که چرا اول باید در جستجوی این غرض بر آییم و تحصیل علت غایی ملک را بکنیم پس آنچه محقق احتمال است میتوانیم
بیش بکشیم و هر یک را بجشم دل نظر میکنیم ظاهر چیز و علت است با نتیجه ها که علت است بازم خدا و علت است تا بانضمام چیز
دیگر پس نوقت که عالم شدیم و علت را حسبیم به تحصیل آن بر آییم و خود عقب آن عایم پس نظر کنیم در این ملک عجیب
و افلاک و عناصر چند یافتیم و ارواح انسانی نباتی و حیوانی یافتیم که بنیان خود را از بیت کند در یک رنگ چند سال تو دهر

لحظه برگی دیگر در آید و ما لا اثر از این هیچ نماند و نفهمیدیم چرا که در جهان علم این کار را میکنند یا پنهانی ضرب کنند اموال و اشیاء [illegible] کنند
و بخورد و بخورد و ببرد و بدهد و نگاه دارد و فاسد نماید چرا که عادت نباتات این عالم این کار را میکنند با این حیوان جدید و بدان
کند و [illegible] و چرکه [illegible] کند و از حرص رو کردن به طرف نباتات و مال و اموال مردم ببرد و نکاح و زنا کند و فرار و [illegible]
نماید چرا که سایر حیوانات میکنند چون [illegible] نشستیم و لحظه ای بخود برخاستیم و فکر نمودیم که [illegible] حکم دریا کجا این هم دیدیم
[illegible] از راه بهار بسیار که [illegible] اینها و [illegible] اینست که شعرا این کار را قبول نکردند و ورای این اوامر و نواهی دارند
و سایر حکما هم چنین نمیفهمند پس دانستیم و فهمیدیم که کار بالاتر باید کرد و نظر کردیم دیدیم هر نوع آدم که [illegible] دارد
کارهای خیال [illegible] کنند و عاقبت اندیشها [illegible] و [illegible] را اما پهلوی این غلط غالب [illegible] دلیل سابق
فهمیدیم و اینهم نیست چرا که شعرا و [illegible] کنند فهمیدیم که این غلط از امور بالا اثر است و از شیخ عقاید باید
باشد و [illegible] خواهد گفتیم که [illegible] نوع [illegible] و نور خدائی تحصیل نمود نظر کردیم [illegible] انبیاء
و اولیاء دیدیم با این [illegible] نمودند [illegible] بلکه [illegible] اشهد ان لا اله الا الله [illegible] مانند یهود و نصاری
و مجوس و غیر اینها همه اقرار بخدا [illegible] بلکه عرض میکنیم [illegible] هم بخدا [illegible] و این معلوم است که [illegible] غالب
موجودات [illegible] شاهد اقرار به پیغمبر هم شرط است و [illegible] متصل با این اقرار [illegible] لحظه ای بخود برخاستیم و [illegible] گریبان [illegible]
بردیم و دیدیم که علی بن ابیطالب علیه السلام [illegible] که اقرار به نبوت و توحید [illegible] میکنند و لعن [illegible]
[illegible] و اگر اینها غلط غالب [illegible] خداوند عالم [illegible] و [illegible] و لعن ایشان [illegible] معلوم است
[illegible] بلکه مسلمان [illegible] چرا که مسلمان [illegible] حرام است [illegible] حلال و حکم [illegible]
[illegible] که امر ولایت هم شرط است باز نظر کردیم در میان اینها که اقرار [illegible] جماعتی تا حضرت [illegible] آمدند و [illegible]
[illegible] شدند و [illegible] لعن میکنند اینها را [illegible] جماعتی تا حضرت صادق آمدند و آنجا فرق متعدده شدند و جماعتی در حضرت
امام موسی کاظم آمدند و توقف [illegible] کلام دوازده فرقه شدند [illegible] اقرار بولایت میکردند و امام [illegible]
[illegible] که [illegible] اقرار [illegible] که غلط غالب موجودات [illegible] اقرار بدوازده
امام [illegible] باز نظر کردیم جماعتی [illegible] که امام [illegible] و [illegible] اقرار دارند بدوازده امام بلکه جمیع اصول
و فروع فهمیدیم که [illegible] باید باشد [illegible] نظر کردیم و [illegible] بعلم [illegible] امر دیگر [illegible]
[illegible] که ولایت اولیاء ایشان باشد و عداوت اعداء [illegible] از این [illegible] و در اخبار بسیار [illegible]
فهمیدیم که غلط غالب این [illegible] است اگر [illegible] این [illegible] مقام [illegible] خداوند [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] در این [illegible] احتمال است [illegible] عدد [illegible] متعدده است مثل چهار [illegible] است اگر کسی چهار [illegible]
اگر کسی یک [illegible] را دارد [illegible] عرض میکنیم [illegible] نیست [illegible] است [illegible]
بده و [illegible] است و [illegible] و [illegible] اگر [illegible] تحصیل کند [illegible]
[illegible] باشد [illegible] ایمان بهره ندارد و [illegible] ایمان را [illegible] ولکن اگر میگوئی که ایمان

نمیز

در طلوع خورشید [illegible] معقولان [illegible] برادرم که [illegible] معقول [illegible] از آن
راه معقولان [illegible] و ایشان [illegible] و اعدل کل [illegible] الزمان [illegible] علیه و آله
[illegible] بزرگوار اعدل شرایع [illegible] و اعدل [illegible] و حقیقة او حقیقة [illegible] و اعدل کل [illegible]
ره [illegible] که ره روان رفتند و از همان [illegible] که ایشان [illegible] اول [illegible] باید
[illegible] تحصیل نماید و عمل [illegible] هر گاه عمل [illegible] کامل [illegible]
[illegible] نفس او [illegible] نفس [illegible] که بواسطه اعتدال مزاج [illegible]
[illegible] از [illegible] که اگر [illegible] و بعد از این [illegible]
[illegible] در سلوک با خلق عرض میکنم [illegible] مردم [illegible] بزرگان [illegible] مامور بابلاغ [illegible]
و [illegible] با خلق [illegible] الا در [illegible] در [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] محتاج [illegible] در علم [illegible] بلکه ایشان
[illegible] با ایشان [illegible] ایشان [illegible] الدنیا [illegible]
و [illegible] الاخرة [illegible] و [illegible] از بزرگان [illegible] مامور [illegible] و البلاغ [illegible] عام
با هر کس [illegible] خواه [illegible] خواه [illegible] مامور [illegible]
[illegible] و هر کس [illegible] و امر [illegible]
[illegible] و [illegible] ولکن خداوند [illegible] که [illegible]
[illegible] در علم [illegible] اگر [illegible] دنیا [illegible] در خانه [illegible]
[illegible] محفوظ [illegible] ان استطعتم ان لا تعرفوا فافعلوا [illegible] در علم
محتاج باشد بر او واجب [illegible] عالم [illegible] خداوند [illegible] فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
[illegible] علیه السلام اطلبوا العلم ولو بالصین [illegible] علم [illegible] اکرم باشد [illegible] که مراد [illegible] عالم
[illegible] علم [illegible] هر گاه عالم [illegible] خداوند [illegible] حامل علم [illegible] بر او فرض است که [illegible]
[illegible] کند و از صحبت ایشان احتراز کند و از علم ایشان [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] باشد و اگر [illegible] در معامله [illegible] لابد از ایشان است و [illegible] هم نیست [illegible] الزمان [illegible]
[illegible] معامله [illegible] و اما آنکه عرض کردم [illegible] نیست بجز از معامله [illegible] از [illegible]

نخورد مگر اینکه معامله کنی با آنکه بقدر رزق روزش بگردد پس چاره نیست بجز از معامله با آنها واما با [illegible] مردم
هر کس بود که در دین و دنیا کار تو را بر آورده یاد کن و ترک کلام کن مگر با برادران دینی با کسیکه دیدن او تو را
بیاد خدا در آورد و سخن او علم تو را زیاد میکند و عمل او تو را راغب باخرت میکند و بپرهیز از غافلین و بطالان
اگرچه پدر و پسر تو باشد بقدریکه حق واجب ایشان است با ایشان راه برو و زیاده را ترک کن مگر اینکه بتوانی
ایشان را متذکر کنی و بپرهیز از معاشرت ظالمان که نظر کردن باب ایشان گناه است و ابدا در جنب این حکام جور مشو
اگر باب رنجش در دولت ایشان باشد چنانکه امام تو شنوی باید فرار کن از ایشان مثل آنکه از شیر فرار میکنی و الحذر
الحذر الفرار الفرار از باطل علیهم اللعنة فرار کن و بدانکه هر [illegible] بر دین پیغمبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان [illegible]
[illegible] است از هر قرون [illegible] بن معاویه [illegible] اصحاب [illegible] سید الشهداء صلوات الله علیهم [illegible] ایشان [illegible]
و ملاطفت [illegible] و محطبها از ظلم ایشان است و [illegible] از [illegible] حق قطع میشود نعوذ بالله از [illegible]
و هر [illegible] نمیبندد [illegible] ایشان [illegible] زیرا که [illegible]
اجتناب میکند و از دشمن [illegible] هذا امر [illegible] و لکن نعوذ بالله من غضب الله از آن علماء که بصورت زهد و ورع
راه میروند و بقول شاعر زاهدان کاین جلوه در محراب و منبر میکنند چون بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند
سخن ایشان حکمت است و عمل ایشان طاعت و در واقع ایشان از ظلام [illegible] اند از [illegible] این مردم [illegible] ضعیف
پس [illegible] نگاه دار و [illegible] خداوند عالم [illegible] اهل [illegible] اظهار [illegible]
نوع علماء [illegible] زمان [illegible] شده است [illegible]
زیرا که واجب است [illegible] از اخبار آل محمد سلام الله علیهم [illegible] اظهار کند [illegible]
کتاب خداوند و سنت پیغمبر و [illegible] اعلی الله مقامه [illegible] اعلام [illegible]
با [illegible] این [illegible] و لا یعلم الغیب الا الله [illegible] خلق
بعد از [illegible] از [illegible] است که تا امروز [illegible] ظاهر [illegible]
آنکه خداوند بطور [illegible] خلق جمع شوند و [illegible]
[illegible] خداوند امتحان میکند [illegible] این شده است
الا آنکه

از الحجة که مراد خداوند [illegible] که [illegible] زمان [illegible] در توقیع شریف زیرا که
بعد از غیبت امر را محول فرمودند بشیخ ثقه عثمان بن سعید عمری [illegible] از امراء [illegible] با [illegible]
و حجج [illegible] زمان همین [illegible] امر را تفویض نماید بابی جعفر محمد بن عثمان و [illegible] بزرگوار
[illegible] حکم شد که تفویض نماید امر را بابی القاسم حسین بن روح [illegible] بزرگوار تفویض نمود امر را بابی الحسن
علی بن محمد سمری و فرمان همایون با و [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد السمری اعظم الله اجر اخوانک [illegible]
[illegible] ما بینک و بین ستة ایام فاجمع امرک و لا توص الی احد فیقوم مقامک بعد وفاتک [illegible] الغیبة التامة
فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی ذکره و ذلک بعد طول الامد و قسوة القلوب و امتلاء الارض جورا و سیأتی [illegible]
المشاهدة الا فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو کذاب مفتر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
پس از آن روز تا کنون شخصی موفق نشد مگر بطور [illegible] و در باره الفاظ [illegible] شیخ مرحوم اعلی الله مقامه
در باره سید مرحوم اعلی الله مقامه [illegible] لا یقولون الا ما یقول [illegible] سید مرحوم
اعلی الله مقامه [illegible] علامه در باره مولانا [illegible] اعلی الله مقامه [illegible] از این [illegible]
[illegible] تا [illegible] شیخ مرحوم [illegible] نفوسهم [illegible] عنکم [illegible]
بطور واضح [illegible] اختلاف [illegible] الاختلاف [illegible] پس این امر [illegible] احکام
[illegible] است که [illegible] کامل کند پس لا محاله باید مانع
[illegible] کامل سابقی که مانع [illegible] و کامل لاحقی که مانع [illegible] امر [illegible]
یا در پرده خفا نشسته باشد [illegible] پنهان [illegible] مردم [illegible] عرض [illegible] که از سابق [illegible]
و لکن امر این زمان [illegible] که [illegible] این است که کامل [illegible] پس از [illegible]
و [illegible] باشد [illegible] شد [illegible] باشند [illegible] امر را
[illegible] پس [illegible] باطل [illegible] در هر زمانی [illegible] صورت ظاهر [illegible]
[illegible] لا محاله در هر زمان [illegible] که [illegible] مردم [illegible] پس [illegible]
باشد [illegible] که مردم پس از شیخ مرحوم اعلی الله مقامه [illegible] سید مرحوم
[illegible] سید مرحوم اعلی الله مقامه [illegible] پس [illegible] شد و باید [illegible]

و چون مردم دانستند در حق باشید مرحوم بود اگر از یهود و نصاری و مجوس یا سنیان یا طوایف دیگر از مسلمانان یا از
غیر شیخیان کسی بر خواست امتحان این سلسله بنماید پس از میان خودشان بیرون آمد حق و باطل جدا بکند امر در هر عصری چنین
لازم است و چون برخواست زبان تا دلیل بگوید و کلام مشایخ را تا دلیل که از این جهت مردم فریفته شدند و حوزه حوزه
چون دیدیم مردم از اینجا فتنه نفهمیدم که شعور زنند ادعاها کنند و ترش تا امروز دارد که بر مالت چه بگویم بعد از آنکه
ما دانستیم بطلان او را معلوم باید بجهت امتحان اگر ادعا را ثبوت کند پس بیان چه طور گوید که انها منحوریم و هی انکه از برکت
اعتراف ارشاد نه چشم ما را باز که میدانیم سعی میاید لام بردم سعی بر لام زنا نهم علامات است پس این ادعاها باطل
گمراه نمیکنند است آنکه پس باید جور دیگر باشد و سخت لازم باشد چنانکه عالم در درجه است فتنه هم در درجه اولیست آنچه است
که میفرماید انا رادته برهانه که فتنه بعد از فرسخت نیست پس با هم فرستاده است باید علم باشد چنانکه خود ایشان فرموده
هی میگویند از علماء اهل سنت باید بجهات امتحان گفته نه داد از سلسله های دیگر بجهات امتحان نوع ما نیست که ما یک بکه
مثلا ما ملاشان عنوان است چهار مسئله فقهی مضبوط با پانزده حدیث که خود او شیخ زنده ره با امتحان ما امتحان کرده باید از
خودها باشد از ما است که بر مالت مثل اینکه حقانی هم از خود مان است پس خداوند ما را امتحان میکند بعباد و صلحای سرت
مشایخ خود گمان کنند چنانکه لام میفرماید که ما صنعید و الصبور تبیع راه مرفند تا مردم را اغوا کنند و خداوند عالم چنین
مقدر فرموده است هی خدا دانا است که این شده است یا بعد بلغه والعلم عند الله هی نفس خود اما خداوند و امیکلا
که شیطان ها ما را اغوا کنند و هدایت نمیکند اسباب گمراهی میدهد و اسباب هدایت نمیدهد اگر ما انبیا بگوییم اف از خدا
و رسول و ائمه ایشان لام فرموده است که خداوند و انبیا الا شیطان را که اغوا کنند خلق را و کسی را نفرستند که هدایت کند ایشان
دانم در حکمت مقرر است و چنین انبیا فرستاده همراه الف نوده اما خداوند مور کی شو غنا بیت که موراست که تمیز حق و باطل
بدهی یا نه الحمد که نداده است که تکلیفهم نقره مقرر است میفرماید و لیس ان الظلام للعبید و میفرماید لا یکلف الله نفسا
الا ما اتیها و در آیه دیگر الا وسعها و وسع کم از طاقت است یا چیزی که طاقت دارد و لکن بر او سخت است و
خداوند سختی ها را از دین بر داشته و در هر تکلیف فرموده چیزی است که مردم بطور وسعت بتوانند بجا بیاورند پس باید خداوند
بشو مدرکی بدهد که بدون حرج و تعب شدید براموز علمی حق را از باطل تمیز بدهد و این است که لام فرموده در
حدیث که دوازده علم بیرون میاید که هر مرتبه که باشند را او سنو حق شود و مقصود از ما از اهل بیت واضح
تر است پس بگذار خود مطمئن باشید که امر را از ایشان نمیگذارد و مایوس نشوید و امیدوار باشید و لکن مراقب ملتفت

باشید

پس اگر زنده باشد او را برادر من و فرزند که منادیان باطل بلباس حق در آمدند و مردم را اغوا کنند و حقی سخن میگوید دیده بجز او باز گنج
و موافق حدیث حق با باطل بیاید سخن بگوید که اگر بلطف الله الیف بر خلق بگذارد کسی [illegible] دعوت کند و امروز حقه در زمین باطل
نباشد حجت خداوند ناقص نشود و لازم میفرماید ابدا حق از زمین باطل نخواهد رفت یک حلیه روزی و انهم اهم دنیا [illegible] و میفرماید
علیکم با آدم یا نبی امد با الا ان فرموده است پس اگر چنین وقت یا زنده باشیم بر ما است که در حالات عصر حق کنیم و خطم بر ما
شود حق است خداوند با باطل ها [illegible] نخواهد کرد نه اینکه او را کشف میکند یا او را میکشد با باطل ها میکرد اگر چنین باشد
لازم میاید که خداوند حکیم که باشد زیرا که اهل باطل انوقت نمیتوانند با باطل ها اظهار کنند پس بعث فرشته یک گوشه ها
خراب میکند چه گوشه ها خراب میکند نه اینکه او را تمام کند با بلده اگر امر چنین باشد با [illegible] همان روز اول وجود او دنیا را از
هم بپاشد و جمره او بر برد از هم اما ائمه [illegible] جمیع باطلها خدا [illegible] نمیخواهد و شدید نمیفرماید با اینکه چنین باطل که
خداوند عالم [illegible] نه باید میکرد او [illegible] ابی بکر و عمر اکرم [illegible] بطلان [illegible] ولی باز ظهور میکند او از
برای ابطال [illegible] راه عذر نماند پس از یک طرف ابطال [illegible] و از یک طرف [illegible]
[illegible] کامل کرد [illegible]
باشد [illegible] از هر و سبب [illegible]
از هر [illegible] باشد و بر هر [illegible] باشد و باید [illegible] باشد و [illegible]
[illegible] و بر هر چیز [illegible] دارد [illegible] باشد [illegible] زیاد باشد [illegible]
باشد [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] باشد
[illegible] باشد دروغ نگوید پرده [illegible] اگر کنید از خود بیرون برد و اگر غضب کند [illegible]
غضب او خنده [illegible] باشد [illegible] علمی [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] باشد [illegible] کند [illegible] و جابر از حق [illegible] در حکم [illegible] در علم ظلم نکند [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] و [illegible] نباشد از [illegible] ادعا نکند [illegible]
نکند و زیاد [illegible] باشد [illegible] باشد اگر غضب کند [illegible] باشد اگر [illegible]
کند ملایم باشد [illegible] نکند [illegible] نکند [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] و وفا کند [illegible]
و صله اخوان کند حلیم و [illegible] باشد [illegible] باشد و از خداوند [illegible] باشد و مخالف [illegible] و [illegible]

دلتنگی نکند در هر جا که بکارش نخورد غور نکند تا هر دینم باشد و حامی مؤمنین و پناه مسلمانان از شوربختات مردم مغرور نشود
و طمع در دلش جا نمیکند و لعب و حرفی از حکمت نمیکند جاهل مطلع از علمش نمیشود میگوید و عمل میکند و عالم است
و عازم فحاش و غضب کن نیست بدون عنف صلۀ اخوان میکند و بدون اسراف بخشش میکند بمکر و مکر ندارد
نشست بر کرراه نمیرود در علمش و متابع جاهلان نیست و بهیچ کس ظلم نمیکند رفیق است با خلق خداوند و در
زمین سعی باخرت میکند یاور ضعیفان است و فریادرس مصیبت زدگان بلا است و زیاده است و شکوه او کم از خوب
بر بنده دگر میکند و اگر بد به بیند میپوشد نه عیب پوش است و حفظ الغیب بنماید و از لغزش نگاه میدارد
و مرام زد و بر هیچ نصیحت مطلع نمیشود فرو گذارش کند و هیچ جا رازی شده نمیکند و مگر اینکه اصلاحی
میکند امین است و نیکو و نیکو و زکی و پسندیده عذر لائم می پذیرد و ذکر خلق بسیار میکند و بمردم حسن ظن دارد
و بر هر عیب نفس خود متهم میکند حاجت میدارد در راه خدا از روی فهم و علم و قطع میکند در راه خدا از روی حزم
و عزم خوشی لی او بازها رحمه بیرون نمیرود و کر خلق او را متغیر نمیکند عالمانه متذکر میکند و جاهلان تعلیم
همکس از او ترس ندارد و صدمه بزرگی نزند با فخار کند هر سعی در ترد او خالص است نفس خویش و هر نفس صالح است
از نفس او عالم است بعیب خویش و مشغول است بعیب خود و بغیر پرورده جهد و شوق شان او نزدیک است بمردم و معذلک
وحدت است و فرزش حاجت میدارد در راه خدا و مجاهده میکند در راه خدا که مشاهده جمال او را نماید و در کسی بلا حکومت
از کسی انتقام نمیکشد و ابدا اگر را در دشمنی خدا و ند حاجت نخواهد داشت هم نشین اهل فقر است و صدیق اهل صدق
یاور اهل حق است و مانند غریبان بلا رفیق و بینوایان است شوهر بیوه زنان و مالک است با اهل فقر و مسکنت را رحم برای هر
اعر بیکس محل امید و بهر دادرسی پناه مبتسم است و بشاش نه عبوس دار بخشش کنیم و متکثر شدید است و کظم غیظ
مینماید و تبسم میکند در عوض غضب دقیق است نظرش عظیم است خدمتش بخل نخواهد کرد و اگر کسی با او کند
صبر میکند عقل دارد و حیا و قناعت نموده است و مشغول شده است از مردم حیا او برای حسبه است و سکوتش
و هیبت او بر حسب علم و خفوش بر حقدش سخن نمیگوید مگر درست و لباس غرور نپوشد مگر بطور اقتصاد و رفتار
او بطور تواضع است و خاضع است از برای پروردگارش بطاعت کردن و در هر جا راضی است از خدا و بند
عالم بنفسش خالص است و در اعمالش غش و خدعه نیست نظر کند فقط بطور عبرت است و سکوتش بجهت فکرت است
و کلامش حکمت است نصیحت میکند و بذل جهد میکند برادران میکند در نهان و پنهان را نصیحت میکند از برای رضای

بجزا

بجزا نمیکند و غیبت نمیکند از او و مکر با او نمیکند و حزن ندارد بر هر چه باو برسد و بر هر چه از او جایز نیست امیدش عظیم ندارد
و در هیچ شور با نیست نمیشود حلم با مخلوط بعلم کرده و عقل با صبر نموده مشغول جوره و در کسل نیفتد و دائما خوشحال است آرزوهای او
بسیار قریب الوصول است و لغزش او بسیار کم منتظر مرگ است و دلش خاشع است و متذکر خداست و نفسش قانع است و جاهل نداند
و امر او سهل است و فرزش رکنها شیء است شهوت خود نداند و کظم غیظ میکند خلقش نیک است همه جا او ازا و ایمن است کبرش کم است
بدرهم خدا با وداده است قانع است در هر کس بسیار متین است امرش بسیار محکم است ذکرش بسیار است اگر مخالطه با مردم میکند
برای دینش است که بداند و ساکت میشود سالم بماند و سوال میکند که بعضی تجارت میکند که غنیمت ببرد ساکت نمیشود در خیر
که امتی ده بکند و نطق نمیکند برای کسی اگر کسی با وظلم کند صبر میکند تا خدا با او رشک کند چون نفسی از کس مگر محض عداوت و
نزه نزدیک شدنش محض لینی است و رحمه و دوری بکبر نیست و عظمت و نزدیکیش خدعه نیست و بسطش بلکه اقتدا میکند
بمقتضیات خیر و خیر کسی که امام خلق است [illegible] دلم رفت که چران [illegible] ذلکک الرجل کمال الرجل نعم الرجل
للا قرار نوحون تو ند دلبر جان قرار نوحون تو نده جانان و انما جسم و جان او است و مرتبه قابلیت است فرحم کویم
در صفت قلب و حقیقت او در روح ملکوتی او انبیا هر صفت قبل از کمال است و بعد از کمال خدا دانا است العبودیة جوهرها
کنهها الربوبیة فما فقد فی العبودیة اصیب فی الربوبیة و ما خفی فی الربوبیة وجد فی العبودیة اتقوا فراسة المؤمن
فانه ینظر بنور الله پس چشم او نور است و گوش او نور است بلکه تجربه طور است و محبت این مرد کامل است [illegible] از هر عشق
او حسنت است و نعمت هر چه دارد از عشق دهد [illegible] کر چون زبان نیست کریا قلم عشق روا دارد [illegible] آفاق کلتان اینش
پس جان خود را بنید و [illegible] کنم ونش حضرا سخی و نعیم و [illegible] تا دام دل و زندان جانی سراپا [illegible] بهم بکشد
خوش نه این جانم درین منظر حجابی است [illegible] این بردم بکشد خوش جز خوش کو است و شاعر [illegible]
تعادل ان فی قبلة صبور [illegible] وادی شده بجانان [illegible] از این چنین بزرگوار [illegible]
الوداد قبل ید ید [illegible] بار [illegible] هر که خواهم کلام [illegible] کنم بازمیگذارد خدا [illegible] که خواهد برد الحق خدا جامه بر تن درد
وصلی الله علی او [illegible] و آنچه ظاهرهم و باطنهم دائم چنین کرد ابدا [illegible] نماند والسلام علی من اتبع الهدی فرموده است
بیان نور باید بداینم چنانکه از [illegible] نور مبدء خدا داد داده است از سابق ظلمت هم مبدء است با نه الی هیچ مبدا الادم مبادی
که باید لامحاله یکی مقدم بر دیگری باشد [illegible] با بیان فارسی صریح و براهین و بینه و نقالیه و ابرادیکه در مسئله واقع
شده مفصلا [illegible] که بیان فرمایند عرض میشود بدانکه اصل نور و ظلمت در کون نیست و در شرع است و در کون
مبدا نور و ظلمت هر دو یکی است و فلسفه بطور مختصر این طور است که خداوند عالم جل شانه با قوت در حد خلقت و هیچ

که بزرگی الله خدا داناست و امداد از عظمت آنها عرش نکنند و اگر بطور خصوص ربع مجلد طالبی که تحقیق بدانست شود آید اگر جمع اند عرش
و کرسی و افلاک و هرچه در آنهاست بگیر و زمینها را با آنها جمع کن و هرچه از ابتدای خلق این عالم که خدا داناست که چه قدر
گذشته است هر مولودی از نباتات و جمادات و معادن و حیوانات و انسان که پدید آمده اند و تمام شده اند و گذشته اند و
همه را با هم جمع کن جمیع اینها نسبت بان با قوه مقدسه یکجزو از هزار جزو با قوه است [illegible] صاحب دارای نشان
که آن چه قدرت است دیگر اینکه قدر این عالم را هم بدانی از زمین تا آسمان با بعدهای پانصد ساله راه است و قطر آن آسمان اول
همین قدر است و از آن تا آسمان دوم هم همین طور و همچنین تا عرش خداوند و قطر عرش را خدا داناست حساب کن که آن قوه
چه قدرت است پس از آنکه خداوند دو آفرید نظری بهیبت بان با قوت نظر فرمود [illegible] وار شد و [illegible] اندر آب بان
عظمت را آفرید باهر بهوا امر فرمود که بان دریا بوزد و موجها و زبدها گرفت کف که در دریا در یک مقام جمع شد و زمین که خلق
شد و از دریا دخانی برخاست و آسمان شد و عرش [illegible] پس از گردش آسمانها [illegible] شده اند و ایشان
خلق خلق کون جزئی است پس از آنکه کون ساخته شد آنوقت خداوند عالم شرع را اظهار فرمود زیرا که هرچه مقدم است در وجود
مؤخر است در ظهور و در این امر شک و شبهه نیست پس امر فرمود بظهور نور خود با اینکه خلقت فرمود پس از تمام شدن عالم آدم علی
نبینا و آله و علیه السلام را از جنت نازل کرد زیرا که وجودش سابق است و خلقتش مقدم و هر نفیسی [illegible] مقدم است از کثیف تر
این و اینهم مسلم است پس آدم علیه السلام اول آمد بنیا و مبدأ نور [illegible] شد و صورت [illegible] آشکار شد و چندین
اسم از اسمهای خدا از جبین او آشکار شد و نوح با اینکه اشرف از او بود نصف اسمهای آدم هم در نزد او نبود بلکه کمتر از
اسمها را داشت و هم چنین ابراهیم و موسی و عیسی آدم مبدأ بود ولکن از برای او دو جنبه بود یک جنبه نور و دیگر جنبه ظلمت
اما جنبه ظلمت همان جنبه است که بان ممکن است از شیطان گول [illegible] و خلاف کرد و جنبه نور همان جنبه نبوت او
و ظلمت فرع نور است و نور اصل است اما ظلمت فی نفسه هستی وجود ندارد از خداوند بتوسط نور هستی یافت و اگر نور نبود ابدا ظلمت
موجود نبود زیرا که خودش [illegible] در حقیقت عدم صرف است و تاریکی [illegible] است پس اگر وجود نور سابق است ظلمت از خود هم وجود
دارد و اگر کسی [illegible] ظلمت هم مبدأ دارد است [illegible] مخلوق از جنبه و [illegible] نه اینکه هرچه هست از
خداست و [illegible] اگر [illegible] از [illegible] مسلم است [illegible] پس ظلمت اسفل است و نور اعلی و اعلی مبدأ اسفل است [illegible]
[illegible] که بعلم خداوند [illegible] را آفرید [illegible] ظلمت بنور برپاست و اما نور [illegible] و برهان [illegible]
خداست نه اینکه ظلمت نور بنور [illegible] بلکه نور [illegible] و آشکار [illegible] دیده [illegible] ولکن [illegible] ظلمت

شناخته

شناخته نمیشود و دیده نمیشود از اینکه گذشته هرچیز بضد شناخته میشود چنانکه در حدیث است پس نور و ظلمت شناخته میشود
و ظلمت بنور پایدار و چون این امر را در دنیا دانستی هم چنین است امر در سلسله طولیه خداوند اول چیزیکه خلقت
نمود نور پیغمبر آخر الزمان بود صلوات الله علیه و آله [illegible] روح القدس در بلندترین [illegible] از [illegible]
ما [illegible] لفظ القصباح را [illegible] عقل [illegible] خلقت که از نور آن انبیاء را آفرید پس نور اول و خاتم
باشد منور انبیا است و انبیا آثار او و اما آن خاتم از انبیاء [illegible] نور و شعاع ظلمت در او باقی نمانده است [illegible]
[illegible] کشیده است پس او نور یکدست است ولکن انبیا [illegible] نیستند [illegible] ظلمت است و آن ظلمت است
نورانی [illegible] دیوار است که روشن شده است بنور آفتاب [illegible] روشن است ولکن [illegible] سایه [illegible] و نور
سایه ندارد چنانکه پیغمبر سایه نداشت و ائمه مانند [illegible] و لکن پیغمبران سایه دارند پس [illegible] ظلمت
ایشان با خداوند مؤمنان [illegible] خلقت فرمود و از سایه ایشان کفار [illegible] خلقت فرمود است پس [illegible] و مبدأ
سایه ایشان [illegible] که از دیوار [illegible] منوره ایشان [illegible] است پس [illegible] مبدأ در ابتدای خلقت [illegible]
ابدا و مبدأ یکی است [illegible] و چون که جای ظلمت اسفل است [illegible] هر جا که باشد و مقام نور در اعلی است
هر جا که باشد گفتند که نور بالا است و مقام ظلمت [illegible] پس اسم ظلمت [illegible] است و مبدأ و اسم نور مبدأ است [illegible]
[illegible] مسائل [illegible] الکفایه [illegible] ظلمت [illegible] از مجادله
[illegible] تمت الکتاب علی ید مصنفه محمد بن محمد کریم [illegible]
فی [illegible] یوم الثلثاء [illegible]
[illegible] ۱۲۹۲
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible] رسول الله هذه [illegible] العبد الاثیم [illegible] محمد بن محمد کریم [illegible] الاخوان
[illegible] طوارق الحدثان ان [illegible] الاوامر الشرعیه [illegible] الحضرت النبویه [illegible] الاحکام الولویه
[illegible] مدخل اهل الوفاء [illegible] الاحباء [illegible] الاخوه [illegible] المودة فاعلموا [illegible] ان الاخوه
[illegible] و [illegible] فانها [illegible] اذ [illegible]
اذ [illegible] و انها [illegible] و النور الذی انزله علی الطور [illegible] مسطور و انزل علی ذلک الرسول اذ [illegible]

دالة بين صحابه واوجب علىكم فعليكم بالمواظبة والمراقبة كالواجب علينا اولا معرفة ان القديم الاحد الذي لا يموت ومعرفة

انه ناظر حاضر شاهد ونحن في كل حال يراه وينظره وننطق بذلك ولا يكفي اليقين الا بالفكر في الشواهد والنواظر

والاثار وعمد الاخبار ثم معرفة النبي المختار صلى الله عليه واله ما كر الليل والنهار والاقرار برسالته والتسليم لما جا

به ثم لا تجدوا في انفسكم حرجا مما قضيت وسلموا تسليما وان الله فضل الاباء والامهات واعتبروا بما رايتم في

اهل البيت اذا امرهم بقتل الانفس لقبول التوبة وفداهم بذلك وذلك هو الجهاد الاكبر فاقتلوا انفسكم بالتسليم

لمحمد صلى الله عليه واله ثم الاقرار بالائمة والتسليم لهم سلام الله عليهم واعوانهم ازدياد حبهم في انفسكم بذكر فضايلهم

ومعاركهم والتفكر في محاسنهم واتركوا الاعتذار بالاعذار الشيطانية والوساوس النفسانية والكلمات النفسانية

فاقعدوا وادكروا في بيوتكم متناسين بوليكم وتفكروا فيما سمعتم ورايتم وفهمتم ووجدتم من اخلاقهم واعمالهم وكرمهم

وسخائهم وقدرتهم وحرصهم في عباداتهم وصولهم وسجداتهم وبكائهم وتحير العقول فيهم وفي صفاتهم حتى ازدادوا

لهم حبا واما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة والجدل وطلب تاويله ويقولون

كيف كيف ثم الحوا واتدلوا جهدكم في الاقرار بها ولقاء النعم وذو الكرم اركان الدين وائمة اليقين وان لم

تعرفوهم باسمائهم فاعرفوهم بصفاتهم فانك ربما ترى احدا بعينك فتسميه باسمه بلسانك وتشير اليه باصبعك وتقول

اعرفه مع انك ربما لا تطلع على حقيقته ولا تعرف صفته وذاته الا انك ترى احمرا او صفرا فتعيش بذلك بين خالك

باصحاب الوجه ومجاور المرض اذا عرفت الكيفية والطلعة على عين الصفة واغمض عن الوجه الا نقلت

اذ لا اعرفه ابهم ذلك انك لم تجد صورة زيد ولم تجلس في مجلسه ولكنك عرفت من خارج انه ابن من وابو من وعالم

علم فلان في بلد فلان حوله فلان حاله فلان وتوقره باسماء ابائه وقبيلته وكل ماله ورجل راه بلونه ولم يعرف اسمه

وحاله ووصفه وشيئا منه اخبر في كون انك انك عرفت زيدا او هو فان قلت هو فعليك ان تقول انا عرفت الرسول

صلى الله عليه واله واويس لم يره وذلك قول الزور اخبر في هل كان عمر اعرف بسلمان منك ام لا لا والله ما رأى سلمان

ولم يعرفه بل رأى رجلا عجميا صحابيا وانت تعرف انه سلمان فافهم هذا السر باخي الصالح العامل فاعرف الاولياء كما عرفهم

ولا تقر كصبيانهم اذ عرفتهم وكذلك انه عرفت حقيقة المهدي وان الامر له والحكم لا تترك الغيبة اعرف ذلك قول الرسول

فانطقت يعرف فاعرف سيماهم فاذا رايتهم تكون بصرا حجرا كما لهم ثم تفكر في شانهم حتى ازداد حبا لهم

والانابة في درجات المحبة والاغاثة واذا وصل ذلك للقيام فعاشر اخاك فاعلموا محب واجعلوا مجلسكم حلقة

الذكر كالف ايامكم وان الله يرحم على حلق الذكر فاعقدوا الذكر في بيوتكم وسدوا الابواب عن الاغيار فاذكروا الله كذكركم متناسين بوليكم

اباكم واياكم ان تتكلموا في الله وفي فوق العرش بل تكلموا في الصفات والاسماء المعروف بيننا وبينكم وذلك من

اخبارهم ولا تجعلوا جميع مجالسكم محض الكلام فان كلام الليل يمحوه النهار بل اريدوا العمل ولا تتكلموا الا ببين الاخبار

وليعلم العالم الجاهل ولا يتكبر الجاهل من التعلم ولكن ليكون همكم التدبر والتفكر ونظركم الاعتبار ومعاشرتكم لطلب الدين

واصلاح الدنيا وجر الكسور وازالة الحب والاستيناس او الخوف لا غير واجعلوا ايامكم اثلاثا ثلث للعلم وثلثا لاصلاح

البدن وثلثا لاصلاح الدنيا وان لم يجتمع احد الى اصلاح دنياه ولو عياله فليجعله للاعوان والاعلى الزاهد

على المعرفة والعلم ثلث الاستماع والتفكر والافادة فاستمعوا وانصتوا للتفهم وتفكروا في فروعه وانظروا

في الكتب للتفصيل لترجح ما سمعتم وحرروا ما عرفتم وتكلموا فيه واياكم والكسل حران قراءة الاشعار الحكم او

في الكسل في خلوته والعلم فنون وفي الفنون جنون فاتركوا الباطل واستمسكوا بالحق وتوجهوا انفسكم تعرفون الحكمة

ولكن غاية تفكركم وعلمكم انفسكم اياكم ان تغفلوا وكان الان لا تكاد يتمر الا ان يكون هم ذات نفسه

فان كان همكم ذات انفسكم لا تكادوا تهلكوا والا فقد هلكت ولكن ذاكرته فانها لمن علمه الله

قد اهلك نفسه اذ قد فقدها فان الله سبحانه ظهر لكل شئ بنفسه واما في مدارج المعرفة فاياكم واياكم ان تظنوا في

انفسكم انا قد وصلنا الى مامولنا وعرفنا مقصودنا فان لكل من حسب نفسه واصلا وقف ومن وقف الكل

يعلموا ولابد لك من الاستعلاء او الترقية في كل يوم وحين وذلك مرضات رب العالمين واياكم اياكم بالله

الذين ادوتم الاخوة على شئ في حضيض معاشرة انفسكم ان تفرقوا فان النفس تمل كما تمل البدن واذا ملت لا تنفع بعد ولكن

دوموا منه في كل شئ واجعلوا لانفسكم في كل يوم ساعة او ساعتين للاجتماع فانه يكفيكم ان شاء الله وعليكم برعاية

حقوق الاخوة فانها كثيرة مجملها ان تواسوا في المال والنفس والعزة والبدن والهم الا ما حرم الله المواساة فيه

كالاهل والعيال فلم يمكن المواساة فيها الا بالخدمة والاعانة على اصلاح الغذاء واللباس وغير ذلك هذا

مختصر في العجل من العبد الاثيم محمد بن كريم الاثيم يريد العفو والتعطف بروايته عن سادته سلام الله عليهم تمت

نقل نوشته در کار نواب شاهزاده جنیبعلی میرزا نوشته اند در کار بندگان اجل اکرم روحنا فداه

بسم الله الرحمن الرحیم عرض میشود که در باب شرف نفس و مضمون کلام الهی [illegible] از فرمایش شما خدا گواه است که در حفظ
قلوب از اختلاف است و نگاه داشتن موجب خاتمه سلسله از شقاق و سیاست و اختلاف و لکن حکم که انقلاب اختلاف از صفحه‌ها
پیداست که علاج پذیر نیست و بجز از کوشش که زیر غرض بنشینم تا خدا [illegible] معالجه کند اگر عرض میکنم نه این است که وقوف ناکرده‌اند
مرید مردم و هر شخص با ما و حکیم و لکن میگویم که نمیدانم کدام هر مردم میگویند بگویند شما طوری سلوک نکنید که صرف هم شغل سیاسی کند و خبر
نفوذ باشد اگر هم مردم درباره کسی بگویند که نفوذ یا به شما رسیده است در واقع او را نباشد و لکن هر شب در ملا
ترس چه کند و بیفتند نه این است که به خط خلایق شما بخلاف شان [illegible] و اگر هم گمان کنند که کسی را نهی است و بدانند
و شما در کوچه او را بشنوند تا رنگ و لو [illegible] با بعد بسیار شما به خواهیم گفت که [illegible]
مردم هر چه بخواهند بگویند وقتی که امر چنین شد بعد این است که [illegible] و شما ها [illegible] در خانه [illegible] کنند
و شما امکن مرا دوری مبتلا نکنند و سعی در بقا عده [illegible] که مردم فراموش کنند خدا گواه است که من خدمت شما خلاص
دارم از آن ایام الکلام سرکار [illegible] شما [illegible] حال در این ایام [illegible] بزرگوار
چگونه شما را [illegible] خلایق [illegible] اگر خلق با شما بد کنند شما [illegible] بکشید [illegible] زبان ایشان دراز شد
و همان طور که [illegible] باشد و امیدوار بخدا [illegible] و عصیان
و در باب شخص [illegible] داده هم در حضور [illegible] دشمنان ما اگر نقصان [illegible] ایشان
باشد [illegible] امید نیست [illegible] در آخرت [illegible] حق است لا الله [illegible] رضا بگیرم
و زینت [illegible] و اگر بد رفتار کرد بر فرض [illegible] است چه [illegible] از شرمندگی [illegible] غیور
بجز [illegible] در مردم کرده اند که انسان [illegible] خسر الدنیا والآخرة خواهم بود [illegible]
که عاقبت انسان [illegible] از خلق [illegible] و از خدا [illegible] بگوید [illegible]
بکس [illegible] از شما [illegible] و کار [illegible] که خلق بد باشند [illegible] باشد
در دنیا با خلق [illegible] کردن با خلق [illegible]
که اگر بگویند خلق [illegible] و اگر [illegible] که با خلق [illegible] کنند و مردم [illegible]
بجز [illegible] خدا [illegible]
طمع دارید با خلق [illegible] کنید و خود را [illegible] حفظ کنید [illegible] و دنیا [illegible]
که حق از خلق فایده نیست [illegible]
تا نشنوید

قول است آن و عمل با قول [illegible] و قول [illegible] و اما درخصوص اخوان جزئیات بسیار است
و الکتفا [illegible] حضرت [illegible] برادر [illegible]
و [illegible] از حقوق [illegible] برادر [illegible]
الحمد [illegible] احادیث [illegible] اخوان [illegible]
اخوان [illegible] العوام رجوع [illegible] برادران [illegible] حضرت [illegible]
علیهم [illegible] حضرت امیر [illegible] برادران [illegible] حضرت [illegible] علیهم [illegible]
[illegible] که خدا رحمت کند [illegible]
[illegible] ملاقات [illegible]
میکنند [illegible] عرض [illegible] با شما [illegible] از اینجا
[illegible] عرض [illegible] مطلب
[illegible] حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] حضرت امیر علیه السلام [illegible]
سؤال [illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] عبادات [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] خداوند [illegible]
[illegible]

پس غرض انبیا از عبادت مداومت و حضرت صادق علیه السلام فرموده باید که نباشد ذکر خدا در همه احوال که چون پس بود [illegible] ذکر خداوند

نیکو است در هر حال پس مشغول شو از ذکر خداوند و فرموده خداوند عز و جل بموسی فرموده بسیار ذکر کن مرا در شب و روز

و در نزد ذکر من خاشع باش و در نزد بلای من صبر کن و در وقت ذکر من مطمئن شو و عبادت من بکن و شریک مکن

چیزی با من که بازگشت بسوی من است و اما اخبار دیگر در این مقام ایراد نمیکنیم برای اینکه [illegible] حضرت سید

علیه السلام فرموده هرکس عبادت کند و خود را [illegible] بداند در عبادت و اما [illegible] از نزد خداوند بعض

قبول نباشد و گمراه است و متحیر و خداوند دشمن میدارد اعمال او را و تا [illegible] اگر با این حالت بمیرد با کفر و نفاق

مرده است و بدانکه پیشوایان جور و تابعین ایشان از دین خدا منع شده اند و خود گمراه شده اند و دیگران را گمراه کرده اند

پس هر عملیکه میکنند مثل خاکستر است که باد تند بان وزیده است و از کارها و کسبها که کرده اند در روز قیامت [illegible]

و این گمراهی بعیدی است و فرموده بالای امر و کلید آن و باب همه چیزها و رضای رحمن اطاعت کردن امام است بعد

از شناختن او [illegible] اگر مردی شبها بعبادت برخیزد و روزها روزه بگیرد و همه مال را صدقه بدهد و جمیع روزگار کارش

حج کند و نشناسد ولایت ولی خدا را [illegible] هیچ حقی از خداوند [illegible] ولی خدا باشد [illegible]

هیچ حقی نداشته باشد و از اهل ایمان نباشد و حضرت صادق علیه السلام فرموده [illegible]

از شما و خدا قبول نمیکند مگر از شما [illegible] حضرت رضا علیه السلام فرموده حضرت امیر علیه السلام

فرموده خوش بحال کسیکه عبادت و دعا را خالص کند برای خدا و مشغول نشود دل او بانچه چشمها میبیند و فراموش نکند

ذکر خدا را بانچه گوشها میشنود و محزون نشود دل او بانچه [illegible]

بدیگران [illegible] و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده [illegible] از برای شما در هر چیزی [illegible] در خوردن

و اما در اعتدال شخص [illegible] حضرت امیر علیه السلام [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حیوان [illegible]

[illegible]

بمنزله یک کار است و المثل که العاقل [illegible] جمیع شود کار کار است و اگر یک قطعه از کار [illegible] کار نباشد [illegible]

ثمر نبخشد این [illegible] است و این مثل [illegible] مطلب [illegible]

از این عالم نجات است که نجات [illegible] دانش [illegible]

[illegible] کلمه توحید است که لا اله الا الله [illegible] ایمان [illegible]

[illegible] ایمان ایمان نیست مگر این چهار با هم جمع شود [illegible]

[illegible] ظاهر [illegible]

[illegible]

ایمان از فروع [illegible]

[illegible] دوستان و دشمنان [illegible]

اول مرتبه [illegible] موافق [illegible]

و از این مرتبه [illegible]

[illegible] ظاهر و باطن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و هم چنین از اطراف دشمنان [illegible] مقام [illegible]

و بالاتر از مقام [illegible] محبت [illegible] عداوت [illegible]

دشمنی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

مطالبی با ایشان هست باید که خداوند او را در قول و فعل تقرب میسر باید باین معنی که خلاف از او ظاهر نشود باید بانه اگر دیدی با ایشان اصل
مطالبی است تصدیق اورا انبیا والاولیا باید بیقین بامر با [illegible] اولیا نمی خود و امروز خداوند عالم امر با او را از حالات چند
سعید و معه [illegible] که بیکو دارای این مقام [illegible] بغیبان داده حالی نظر میکنیم در سالهای هرکس با ایشان از همه جهت نفاق
باید است تصدیق اورا میکنیم هرکس فی القلب است مطلقا تکذیب میکنیم و این راه نجات است و طریق رشاد و در شما باز نیکو کردن پیش
بزرگان دین و پیشوایان یقین و حق ایشان میتوانید و خداوند را این راه قرار داده است و بهانی تفرع شدن و تفکر زیاد در
خصایص ایشان مجبور [illegible] و باید که زبان خود را بزبان ایشان و بهمین ایمانی است خدا بگذارد او را عرض کرد خدمت امام علیه السلام که لا از ایمان
دوستی و دشمنی فرمود لا ایمان جز به دوستی نیست پس بهمین است لا غیر چنین دوستی امد اهمیت جز میباید و ضد دشمن دشمنان اهمیت
شما بر ده [illegible] در تحصیل این کوشید و در این سخن نوری زید الله که عرش دل خود را از ذکر محبوب فارغ نگذارید و بدانید که دل خانه
خانه بی خانه خدا نمی باید اگر در دل حال ما جا دارید منزل حالت بیقین و اگر عرض بی دیگر حالت با دل بیفتد که دشمن او منزل بگیرد نعوذ
بالله و ذکر ایشان در ست با حضور حضور نیست با ذکر فضایل او با شمائل اعدال او بار اقبیت علمای او و تحصیل آنها با تقوی با امور دیگر
محبوب خدای او و در این عبارت مختصر است جز بلا جمع تعلیم محبت و مهابت که خلق با عمل است و عمل و خداوند این حال هو سنه و خلق با یقین
مناسب و معاف میشوند لا علم نافع نفعی کامل است و لا عمل ادا حقوق اخوان و ثواب این علم و عمل لقای آل محمد علیهم السلام
در خیابان الشمس کامل [illegible] علیم شده و از ابن ابی کم خداوند سبیم نیم میکنیم بیوج باید ایمان در دست و منور تکلیف خلق نوع از
تا آن روز که بیشتر نبود با زینت خانها از جهت تعلیب و راه ابا اخبار و نا قلان آثار مستند و حق امام لقیخ نشود با حصول و خلد از
قیامت و اموری که تکلیف تکلیف است که پس از این مراید و بر این حق تفصیل میما با بیک و فی داشتیم و میشنا خنثیم عرض میکنیم
مثل موفق است که از بیک کمال ابا ز قسمت میکند و فی ده نوری که بیشتر تا سند دقل با حاصل ملک بغداد و تکلیف عامه خلق غیر نمی باستن ایشان
امروز مجاور نقبا باشند که کسا حرمت لام باشند چه جمع با حاصل ملک داد هر باری که از اهل تعلیم شناسان بیش ایمان بیوع اسماء
پس از آن بحقوق اخوان عمل کنیم و حق ایشان ادا نماید و تفصیل همه آنها را در کتاب مصباح [illegible] نوشته ام و مجملی
که در این جا ذکر میکنیم این است که هر قسم میخواهی ایشان با تو سلوک کنند تو هم با ایشان سلوک کنی و مال را میان خداوندان و خلق اعمال خدا
هرچه برای عیب خود قرار داده بده و هرچه بتو بخشیده حلال و از کور و حرام الکن تو نما در اطلاع نفس خود و خیالات نفسانی که الحمد قبل از
مرگ برای تو میباید انسان نه اعراض دنیا و اگر از انها اطلاع نشود کار تو در آخرت و رنج خانه بیفتد و خبر نیست در عملیکه تست تو
در اثبات باشد و اطلاع انها بدو قسم میشود یکی تفکر در احوال اولیا خداوند که تو را بنیر و اطلاع در باطن مکاشفات ایشان میشود و متغیر میشوی
مومن میشود یکی با تفکر در مرگ و زوال دنیا و در تفکر طبیب خود باشی هر وقت حالت بهرچه داری حالت تو مگیری و میدارد و بیک جزئ و ورود
که تو را مریض میکند و با این کتاب همه روزه مرض خود را خود مشیر که حق عرض داده تا او را دوا کنند و اگر او را زر کی نبیت
جهالت الکن احتیاط کند و خود را در این و رطه نگذار که و بر تو باد با صلاح ظاهر مادام که بدن تو خود را به داری شرعی یعنی با طن تو درست
نخواهد بی قرابتی با تو ترک مکن و شیطان تو جهالت الکن که با جا ورود از میان منجیات تو افراد محبه و بلیه و زیارات و نماز جمعه و فضل
جمعه و باره از تعقیبات و خواندن قرآن ها از ترک مکن و اگر بگوید بجهت حرج یا غفلت ترک کنند هر کدام که قضا کرده است قضای آن
دار انسان که قضا ترک مکن و اگر میتوانی در قضا مجبور کنی دار برای تو افرادی بهم اند کفاره بده و در کتب فقهیه حکمش ثبت است و از حرمات
اجتناب کنی

اجتناب کنی و از مکروهات عمل الکن دست بکش و با غافلین مجالست مکن و دیدن اهل الفقر ترک مکن و بدانکه خداوند برای علما حق قرار داده
و اگر عالم را دیدی تو شده خوش حال او را بگیر و سعی خود نفرت کن احترام او را لازم مکن و غیبت او را منما و از علم او منتفع شو و چون
واعظ برای او شوی سلام کن و پیش روی او بنشین و هرچه گفت بشنو سؤال زیاد مکن اگر سؤال میکنی از جهت امتحان سؤال مکن مثل علما مثل درخت خرمایست
باید بار درخت بنشینی تا از او خرمایی بیفتد و بخوری علامت اقوال اعاده او را پیش او مکن غیبت مخوری او را پیش او مکن تعریف او را
الوده بجنابت خرما او را که خارش غل خود نکند که حالا روزنامه این خلق بجائی رسیده که عالم را با مراتب غل در سینه خود میخواهند و ارث
و اگر او هم متحمل نشد رنج ایشان از او نفرت میشوند و از علم او اقتباس نمیکنند باز رو بدانکه دنیا را تو نباید بکلی ترک کرد بلکه بقدر حاجت
انسان محتاج بطلب روزی است پس برای خود لله و فی الله کسب قرار بده و تحصیل علم احکام کسب را بکن که حرام داخل مال تو نشود مثل
اینکه شیطان دل تو قلب میشود و واقع در حرام میشوی من حیث لا تعلم و مستحبات کسب را ترک مکن و جمیع مستحبات تجارت در وقت خود
شنیده است و بسیار احتیاط کن از حرص تو در تجارات همینکه بقدر خرج خود در روز بدست آمد دیگر از وقت ذکر مکن و تجارت
مانع نشود تو را از تحصیل علم و مناجات با یکدیگر نگذارند و اگر همه روز نتوانی هم بعلم بکن هم بکسب برای خود روزی تخصیص بعلم کن
و بدان و آگاه باش که در تجارت تو خداوند عالم برای فقرا حقی گذارده است و آن حق معلوم است که خداوند عالم حق است نه در قرآن میفرماید
بکسان اندازه قرار بده که هر روز بفقرا بدهی یا هر هفته یا هر ماه و اگر روزی بر تو تنگ شد صدقه بده که خداوند روزی تو را زیاد
کند و این از وعده هاییست که کلام قدیم و تخلف نمیکند و یک وعده صدقه ما نیست که این کلام میراثی است که از انبیا و اولیا رسیده
و هدایت رسیده و آن تقوی است که تقوی حصار دین است جمیع راه روندگان آن است و شنیدی که این خلق پیش میروند و چون خداوند بکسی نظر
هدایت کند باید هم خیر را داده است و راه نجات تقوی است و الطاف و رحمت در همه امور مرکز الطاف ایشان را از دست بده و در ابرار
صاحب فضل و فضل الهی او را بشما و متوسل باو باش خداوند بتو و موفق کند تو را با نفس تو و نفوس این خلق خدا را بکار بکش
مغرور مشو بعلم ایشان و عمل ایشان و نظر تو بنور خداوند باشد و هرکس صاحب نور است از او بگیر و با او باش و تکلف از او بنما
و بدانکه خیر نیست مگر در دولت ایشان و بدانکه تلامذه مشایخ و بزرگان ما هم قطاع طریق ما هستند و نوکر یک دزد خانه بعضی هم
در باب که دوستی بزرگان خود را در ایشان مدار هم و بجز خیال است احمقانه و نادانان و جاهل جاهلان دین خود را از دست
ندهیم و دشمن را بر خود مسلط ننمائیم و شیطان را فرو نکنیم پس احترام کند کوچک شما را بزرگ شما و رعایت کنند بزرگ شما کوچک شما را
و رعایت کنند مساوی با مساوی و بدانکه شیخ الحسن است در ضرورت اسلام را ترک نکنند و موحش را مهما الکن ترک کند و از گذشته ایشان
باشد و طمع حطام دنیا و زینت دنیا را بپا نگذرد و منصف باشند پس اگر دیدید عالم را طالب دنیا دین خود را بدست
او ندهید و اگر حتی شبهه است از او سالک شوید و کلام فخوری بگویم تو منفصل نفهم که در توقف خلق الرحیم پدر و پسر تو باشند
اعانت مکن بلکه با ایشان ترک کن تا اندازه که تو با تو باشی و در مذمت خلق اعانت مکن اگرچه دشمن تو باشد تا حدی که تو باشی و مغرور شو
بدوستی این خلق و دشمنی ایشان و تعریف ایشان و مذمت ایشان و حرف ایشان تو را پریشان نکند که الناس کلهم بهایم الا المؤمن
المؤمن قلیل المؤمن قلیل المؤمن اقل من الکبریت الاحمر و هل یرا احدکم الکبریت الاحمر و همین قدر در این دستور
العمل اختصار میکنیم و در رساله دیگر برای اصحاب باره خیرها نوشته ام و به عام است و از خداوند میطلبیم که ما و شما را

فی بلده کرمان ۱۲۹۳

منغط و متذکر فرماید والسلام وقد فرغ العبد محمد بن کریم فی تسوید هذه الاوراق فی عصر یوم الاحد الثالث والعشرین من شهر ذی القعده الحرام

درس روز شنبه ۲۰ شهر ربیع الثانیه سنه ۱۳۰۱ بسم الله الرحمن الرحیم

از برای بیان مطلبیکه در این عبارت ثانی فرمایش شده است مقدمه خواستم عرض کنم و عرض کنم که خداوند عالم جل شانه ذات احدیت
احدی و اقتضاء امر خاصی نمیکند و مشیت او شیئی است واحده و اقتضاء امر خصوصی نیز نمیکند امکان نیز امکان است واحد و مطلع
کل شیئیات هدا و اقتضای امر خاصی نیست پس اینها را دارد اوردیم که با وجود این این خلق متکثر مختلف در کجا حاصل شده است
و حال اینکه خلق اکوان بمشیت خداوند عالم جل شانه شده است پس چرا با اقتضاء مشیت لا اقتضا و جهات دیگر اقتضا نکند
مکرار مطلق پس از میان اینها این خلق متکثر مختلف چگونه بیرون میاید از برای حل این اشکال مقدمه دیگر عرض کنم عرض
کنم که خداوند عالم جل شانه اول خلقیکه آفریده است مشیت بوده است و بعد از آن امکان او خلقت کرده است و سایر خلق را
هم بمشیت خلق فرموده است در این سخن نیست ولکن چنین این اولیت و ثانویت که گفته میشود در اینجا عرض از اولیت و ثانویت
دنیا و رتبت اینجا که میگویند که اول فلان ظاهر شد بعد فلان ظاهر مقصود تو اول دنیا و رتبت نیست مثلا در اول عشاء فرزندم
شد و در ربعت بعد بچه شد ولکن اول و ثانی که در اینجا گفته میشود اشکالی این سؤال نیست دهم چنین بازاول و ثانی
رتبی منظور نیست نه رتبه که در این دنیا دارد مرتبه از اعراض باشد مثلا اینکه آسمان اول است و زمین ثانی است
بلکه اولیت و ثانویت اینجا بامره و مراتبات دفعی با اینکه حرف یا بد اینکه میشنوی که مشیت اول است
امکان ثانی است خلق ثالث است این عرض از اول و ثانی و ثالث این حالت بلکه اول و ثانی و ثالث الی ما لا نهایه
دیگر است و منظور دیگر داده حکم از این کلام حق پس اگر فرمود که خداوند عالم مشیت را اول خلق فرموده است و خلق را بعد فرموده
فرمود هم چنین میدانید که خدا امشیت داشت و خلق نداشت بنحوی که خداوند عالم نعوذ بالله خلق بوده و مشیت او
نباشد (بهتر) اینها چنین فرض غیر آنچه ابدا منع این بحث را کرده است منطبق است بشود که میگوید که این چیز اگر حاصل شده اینکه
خدا مشیت داشت و شانی بعد این است که خواهش داشت خدا خواهش بعمل نیامده نعوذ بالله از غضب الهی که تا در ذات
و صفت قوه است و آنچه میخواهد میکند چگونه فرض میشود که خواهش داشته باشد و بعمل نیامده باشد پس ما دام که خدا
خواهش داشت خواهش بعمل آمده است نهایت فرق که هست این است که مشیت فوق این است اقامه ایست
دون او در مشیت امکان است و این فوقیت و این تحقیق بازهم از فوقیت و تحقیق زمانی است بلکه فوقیت در اینجا
دیگر است و معنی دیگر است پس آنچه حاصل عرض است این است که میدانید که مشیت بوده است و امکان بوده و جمیع خلق در

جمیع عالم و در جمیع امکان نحو آنچه خداوند عالم با این مشیت مطلقه از نفس این امکان مطلق یک یک آنها را خلقت کرده
این طور نیست امر این است که جمیع اینها در مقامات وجود خود همه ثابت بوده اند از اعلا تا اسفل کل خلق در مراتب خود ثابت
هر کس در مقام و حد خود ثابت بوده و تخلف از مشیت نشده جمیع اینها خلق شده است و هر یک از اینها اقتضائی که داشت
و خداوند عالم بحسب اقتضای خاص خود اینها را عنایت فرموده است پس این سخن که گفته میشود که زبان قابلیت خود خلق سؤال
کننده و خداوند عالم هم از آن سؤال عنایت فرموده است و آنچه عنایت کرده است سؤال خود آنها بوده پس باید بگوئیم چرا نفرموده است
و بر همکس قهر و غلبه نفرموده است که نفع زید در زید و زید گوید عمرو عمرو گوید و هکذا از این عرض ها متفقا اگر غیر از این باشد
جبر لازم خواهد آمد ولکن بعد از اینکه این معنی را ملتفت شدی میفهمی که چه طور میشود که جبر نباشد و بنحوی که الوجه چه این شخص
سؤال داد و جواب این سؤال از خداوند خواسته است نهایت چیزی که هست این است که تو در نظر اگر نظر از بالا بکنی میگوئی که
خدا داد و داد او قبول کرد اگر نظر از پائین بکنی میگوئی که سؤال کرد و خدا عنایت کرد والا از هم جدائی ندارد این فعل و انفعال
و با هم است و این قابلیتها لا محاله سؤالی که میکنند بحسب خصوصیت خودشان است که سؤال میکنند نه بحسب دیگری پس آنچه مقتضای نفس خودشان است
سؤال میکنند پس اقتضاءات مختلفه از قوابل مختلفه بر میخیزد و از این جهت است که خلق متکثر مختلف پیدا میشود ولکن اگر این
قوابل اختلاف نداشتند و امر خدا امکان طوری که واحد بود از فیض بسیط واحد نباید که خلق پیدا شود هر یک شکل شکلی میشد هر یک
شکل و یک وضع و یک مقدار و یک درجه و یک مقام بلکه در حقیقت یک خلق میشد دیگر تکثر در آن بنحوی الوجه پیدا نمیشد ولکن چون از اینکه
این قابلیتها مختلف شد هر یک یک جوری سؤال از خداوند کرد و اقتضای امر خاصی کرد خدا هم بمقتضای احدیت خود در طلب خود عطایش را باید
بجهت اینکه محدود که نسبت خدا بهر حدی که باید حکم فلان و فلان هم بلکه نسبت او بجمیع عطاها بالسویت و نسبت او بجمیع سؤال ها
بالسویت است پس هر کس هر چه از خدا خواسته باشد هم آن عطا بشود باید بلکه بنهایت اگر کسی از خدا سؤال کند بنهایت عطا پیشند
خواهد فرمود بلکه فوق نهایت را اگر کسی سؤال بکند فوق نهایت عطا خواهد کرد بحسب قوابل خلق است با هم قدر آنها استعداد داشته
پس قابلیتهای خلقیه در امکان وجودات خود سوا خواسته و در هر مقام بحسب امکان ملم این قابلیت و جود داده پس سؤالیهم
که میکند بحسب همان امکان است پس یک خلق هم و قتیکه در عوالم متعدده مذکور شد و در هر عالمی بحسب آن عالم اقتضا کرد و از خدا و
سؤال کرد عطا بنهم که خداوند عالم باو در انعام میکند بر حسب آن عالم عطا خواهد کرد پس اگر این در عالم معنی مذکور است و در عالم
عقل ذکری دارد الی سؤالیکه خواهد کرد از خدا سؤال معنوی است و عقلانی است پس عطا بهم که میشد عطای عقلانی معنوی میشد
در عالم روح اگر مذکور است سؤال روحانی ملکوتی میکند در عالم نفس سؤال صوری ملکوتی میکند و هم چنین در هر جائی بحسب آنجا

اقتله

تا رسید باین دنیای دنی که از همه پست تر است پس در این حال سؤال هر چه اینجا میکنند لهذا اگر این شخص حرکت بکند از اینجا
و بالا برود قابلیت اینجا را مثلا در مقام جمادی که دارد و بکند دیگر سؤالی که مناسب قابلیت نباتی باشد در مقام بالاتر
نمیکند همانطوریکه وقتیکه بالا رفت باید این سؤال را در بالاتر بکند و پائین تر این سؤال را نکند پس وقتیکه بالا هم مرتبه در منزل
هم مثلا سؤال منزل اول را نمیکند و خدا هم عطا نمیکند در منزل سیم همینطور در منزل چهارم همینطور تا
برگردد بمبدا خود که ما در نظر معقول نیست بهمان طوریکه در وقت نزول در هر جائی که سؤال خاص از خدا خواست و صورت
مخصوص خدا هم عنایت فرمود همان قاعده و رسم آمده است تا ابتدای برگشتن هم بهمین طور خواهد رفت الی آخر در این
اصطلاحیکه سخن میگوئیم حالا و عرض که حالا میکنیم این عطایکه خداوند عالم میفرماید مقصود ما از این عطا صورت است
و مراد ما از لسان سؤال کننده ماده است اگرچه در اصطلاح کاهی گفته میشود در باره مقامات که صورت کینه قابلیت
و آن وجودیکه در اینست که ماده است او فرع عند اوست ولکن آن اصطلاح دیگر است آن وقت است که ملاحظه بکنند ماده را
مقام وجود بگیرند و صورت را مقام ماهیت و ماهیت بگیرند آنوقت هم همین سخن گفته میشود ولکن اینجا مراد ما موصوف با قابلیت
امکانی اینست که کیف قابلیت امکانی خود سؤال از خدا میکند و صورتش هم ظل کینونیت و نور کینونیت میگوئیم گفته‌ایم که
کون است فعلیت است پس شیء هر چیزی است از ماده و فرع عند اوست و صورتش هم او میگوئیم پس میگوئیم که خداوند عالم بر حسب
ماده این صورت عنایت میفرماید و بهمان صورت شیء این در این عرصه موجود و ثابت میشود و جمیع آنچه معامله با این شیء میشود
صورتش است و جمیع آثاریکه مترتب بر وجود این است این است نفس این این است حقیقت این این است که این شیء
بوده این است اگر نباشد دیگر باید از وجود خودش بیفتد از وجود خاصه خودش خارج میشود مثلا زید زید است بصورت زیدیت
عمرو عمرو است بصورت عمرویت نبات نبات است بصورت نباتیت و همچنین صورتها در این مقام بالا میگوئیم حالا
میگوئیم خدا صورتها بحسب اقتضای ماده عنایت فرموده است پس ماده این شیء مقتضی هر صورتی از صور در عرصه‌ای از عرصات که هست
خداوند همان صورتها را عنایت میفرماید و اینهم در مقام مسکه همان عنایت خداوند مذکور خواهد بود و بیان صورت مذکور
خواهد بود الکی دیگر حالا تا چه ذکر خواسته باشد خدا اگر خواسته که این مذکور باشد مذکور هست خواسته که شیء هم باشد شیء هم هست
نخواسته شیء باشد همانطور خواسته مذکور باشد لا شیء مذکور باشد اگر شیء مذکور نیست نخواسته است که بصلوح این مذکور باشد
بصلوح مذکوریت خواسته است که بفعلیت مذکور باشد بفعلیت مذکور میشود خلاصه در هر عرصه از عرصات بحسب اقتضائیکه
این کم است و عطائیکه خدا فرموده است این مذکور خواهد بود از اعلا تا باسفل در همه مراتب پس اگر امر هم چنین است پس
اگر

اگر کلیم بگوید بگوئی که قبضه کرد قابلیت این شیء در فلان مرتبه این امر را و خداوند هم با وعنایت فرمود دیگر هیچ استنکاف از این ممکن
نفع نیست غنی مطلق مثل صاحب شخص ملتزم که قابلیت این کی لقمه است مردم خدا که میشنوند فعل خدا که میشنوند بعینه همین کل کار
آن شخص بنا ضبط میکنند مثل شخص اوطاقی مثلا ضبط میکنند یا کوزه گر که کوزه ملاحظه میبینند کوزه شود اگر کوزه
گر هم و گل در دست که آنوقت بعد دیگر این گل را بر داشت و با این اسباب بشکل کوزه کرد با آنکه این خشت عمل سر داشت گل کار
بشکل اوطاقی که پس این را که می‌بینند اینجا میخواهد امر خدا را هم قیاس باین مطلب بنمائی که مشهور خداوند خلق خلقت فرموده است
میگوید خلق کرد خدا اینهم که معنی خلق را داشت آنوقت بگوئی مثلا مثل کوزه گر خلق خلقت بکند آنوقت بنا که آفریدن زید را
بایستی صورت عمرو را با این صورت آنوقت می‌بینید که قابلیتش بخود خداوند خودش را با این صورت کرده است قابلیت کی کی
او بمیل خودش بیرون آورده است این را پس مشکل میشود امراز برای او ولکن اگر این نکته را ملتفت شدی بسیار کمک میکند
امر از برای تو دیگر دشوار از برای تو بسیار نیست که قواعد اینها هم چیده است در اماکن وجود است خود و خداوند عالم حکیم است نه
بحسب قوابل اینها عنایت میکند و نه اینست که حالا این عرض که میکنم چنین بر معارض بازکه قابلیت پس مخلوق خدا نیست
نعوذ بالله من غضب الله قابلیت هم مخلوق خداست عرض کردم که همان که مشیت اول خدا آفرید با آفریدن مشیت در روح
آفریدن مشیت این اینها را آفریده است کل را آفریده است و در مقامات وجود خود اینها هم را شناخت فرموده است آنوقت
عطائی که میفرماید از خزانه خود بحسب اقتضای اینهاست و جمیع در دست قدرت اوست و خواهش قابلیت از خودش است اقتضائی
اینهم از خود است و حول و قوه خداست سؤالش حول و قوه خداست عطایش هم حول و قوه خداست همه اینها از خداست
نه اینکه این حالا از خودش ضرر داشته باشد و بتواند ادعای استقلال بکند چنین نیست ولکن فهم این بسیار مشکل میشود چه
طور از پیدا است مثلا چه طور گذشته است چه طور سؤال کرده است اما اگر این مقدمه که عرض شد ملتفت باشی آن بسیار کمک
خواهد شد برای تو پس قابلیت این شخص در مقام وجود خود بحسب استعداد دیگر دارد از خداوند عالم سؤال خواهد کرد
و خدا هم با او عطا خواهد کرد وجود بلا پس بعد از آنکه خداوند عطا کرد با او این در این مقام که ثابت است موجود میشود بعطای خدا
و در همه جا اینجا است و موجود شده است بعطای خدا در همان مقام این باز ظهور است از برای علم اول خدا و حکمت او در امکانات
که بسیار مشکل است ملتفت شدن این نکته زید مثلا در همین عرصه دنیا که جسمی قوابل است و العبد قوابل است
از مبدا در اینجا که مذکور است و از خداوند عالم سؤال وجود کرده است و خدا هم با او عطا کرده است و او را این حالت
واقف داشته است در اینجا این در همین مقامیکه بهتر است ظهور است از برای علم آن خداوند متعلق علم اول خداست

بطوریکه اگر این در اینجا نبود به همه من الوجوه وجه این بالا این دیگر معنی نداشت اگر وجه بالا این نبود وجه با تعلیمش
منعی نداشت این ترکیب ارتباط و انفصال خداوند عالم با هم داده است که در همین جا که این لیاقت است در همین جا توجه
اوله موجودات و علم اول هم معلوم است با آنکه انفصال این وجه حاصل هم در اینجا کم است پس در اینجا انفصالی که آن است
این شکل مخصوص و هیئت مخصوص را خداوند عالم این را با این شکل مخصوص و هیئت مخصوص داده داشته است یک
انفصال خصوصی و مع ذلک کله این در حضرت علم خدا معلوم بوده است علی ما ینبغی لذلک الحضرت و در اینجا هم معلوم حالات
علی ما ینبغی لهذا المقام و مع ذلک باز محاط با آن علم از رب هم هست در همان جا اگر خواسته باشی درست ملتفت شوی
این را مثل از جسم و صاحب از برای تو باید عرض بکنم تا اینکه در عرصه اثبات به بینی انشاء الله بکنی در عالم
بالا بیع عرض بکنم که این جا جسم در اینجا مذکور هستند مثل فلک و آب و غیر اینها از اجسام خاصه متعینه خداوند از برای اینها
وجه علمی در عرصه حقیقت اینها قرار داده است و این وجه علمی از برای اینها الکائنات است چنانکه عرض کردم منفصل و متمیز
پس در عرصه حقیقت اینها مذکور بوده و موجود هستند و معلوم هستند علی ما ینبغی للحقیقه یعنی همان حقیقی حقیقت باشی است
دیگر چیز دیگر نیست در الکا بعد از آنکه حوزت خداوند عالم اینها را نازل بکند و این حقیقت که اینجا میگوییم مثل مقام نفس
جسم بشرط لا اما جسم حقیقی را یعنی آن جسم لا بشرط را دیگر حق گفتنی جسم بکقدر رنگک است لا بشرط اینها است آن را بیرون
بیکریم از همه اینها ولکن نفس جسم بشرط لا که عرض کردم یک روزی که محیط این است وانکه هم مهدد این است الکه خط
میکنند اسم خط را این است هم از جانب این است این را حالا میبگریم حقیقت اینها در اینجا و میگوییم علم این است که با علم
خلقت المشیه حالا این جسم است که مثبت با هم خلقت شده است و جسم بشرط لا هم مثبت است در اینجا حالی عرض بکنم
که از برای جمیع این موجودات در عرصه جسم بشرط لا یعنی اعلای که همان جسمیت باشد ذکر است یک حقیقت و همه اینها
الکا حقیقت واحده است و هیچ اختلاف در الکا نیست بجهة آنکه همان حقیقتش منظور است که جسم باشد و در الکا
معلوم است از برای جسم مطلق و مطلع و واقف است بر کل اینها بحقیقت و در همین حین که اینها در الکا مذکور است
و در بالا حقیقت داده در عرصه با پس در قوالب مختلف جلوه داده اگر بخواهی قوالب اینجا را هم الکا نبود معنی نداشت
که او باشد و اینها نباشند ارتباط میانه اینها بسیار است این اینجا باید باشد که آن الکا سرور اینها باشد
خداوند عالم این اجسام جزئیه را اینجا قرار داده است که وقتی به برازی باشند مظهر آن باشند نور الله
ملاحظه بکنند پس در همان حین که اینها در عرصه حقیقت مذکور هستند در همان حین اینها در این عرصه هم مذکور

هستند

لا شیئیت
هستند با این که مذکور حالا از آن ذکر یکه در الکا دارند با الفاظ مختلف تعبیر میآورند که از میفرمایند در حدیث که مذکور هست لا شیئیت
مقصودشان از این مذکور و مذکور نبودن است که از عکس این تعبیر میآورند میفرمایند شیئیت مذکور نیست اگر کنش امیت یعنی
بحقیقت شیئیت و مذکور نیست یعنی با شیئیت و خصوصیت اگر کونی مذکور است یعنی معلوم است شیئیت یعنی بعینیت این است
که میفرماید در آیه کریمه هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا در یک حدیث میفرماید که کان شیئا فی العلم
ولم یکن مذکورا در یک حدیث دیگر میفرماید که مذکور بود در علم اما شیئیت نبود ملاحظه پس در این عرصه و مقام که عرض میکنم
که عرصه علم است در اینجا مذکور است ما ینبغی لهذه العرصه یعنی بحقیقت و در سایر عرصات و مقامات در هر عرصه و مقامی
بحسب آن عرصه و مقام این مذکور میشود چنانکه عرض کردیم در آن مقدماتی که بیان میکردیم یک روز که این کتاب در اینجا
بجهة کونی مذکور است در کرسی هم کونی مذکور است در عرش هم کونی مذکور است همین طور عرض کردیم تا رسیدیم باینجا که بجهة کونی
مذکور است در هر عرصه بیان طوریکه این قابلیت اقتضا کرده است این مذکور است و در این مقام خصوص عرض این صورت
خاصه که این مذکور است اینجا معلوم خدا هم هست بیان نحو ولکن تو ملتفت از این عرض که ملتفت که این کتاب مثلا در این
عرصه که اینجا است تشخص و تعینات اینجا آن متعین و متشخص است بعلم زمانی مثلا در معلوم خداست و در عرصه جسم مطلق در فضا با آن علم
از لا لای با الکا معلوم است که مراد این باشد که این منفصل از آن وان منفصل از این است اگر هم چنین نبود آنش معلوم است
مثلا را نفهمیده انفصالی میانه نه حرف زد در یک عرض هستند اتفاقی ما فقد نه میانه اعلا و ادنی جسم مطلق ولو در عرصه
الکا است بحسب مقام ولکن این اعلائیت که از برای او اثبات میکنیم یعنی عرض کردم که یعنی احاطه او بجمیع ذره او است یعنی
احاطه او و اولویت او لس و فرق که میگوییم تا که این کتاب در اینجا معلوم بعلم زمانی است و متعین متعینات زمانیه
و متشخص بتشخصات زمانیه است که این حین محاط بجسم مطلق هم هست جسم مطلق با این احاطه کرده است و عرض کردیم که اعلای این
جسم علم خداوند عالم است و علم خدا با این احاطه که کرده است در همین جا که اینجا است پس لا یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات
والارض هیچ چیز را او فراموش نمیکند پس هیچ چیزی هم از او حوز نمیشود و همه را دانا و میبیند و میشنود کرسیه السموات والارض
با آنکه در عرصه حقیقت بحقیقت این مذکور است در اینجا با این صورت مذکور است مع ذلک با این صورتش با آن صورتش با تمام کش
بتفصیلش با مکانش و بکونش بفلان و فلان بجمیع اینها حاضر است از برای خداوند عالم و بعد از آنکه این وجه متعین و متشخص
که قابلیت این باشد و آن بیت این باشد در اصطلاح در این عرصه موجود شد و از خداوند سوال کرد وجود را خدا داد از جای حقیقت
حقیقت این در الکا معلوم خدا بود چنانچه سؤال است مسلم باید درست ملتفت بشوی است آنکه دل بدهی ... تعالی
آنکه کتاب سوال وجود از خدا کرد از همان وجه علمی که از برای این بود که حقیقت این بود در عرصه اعلی خداوند عالم با این صفات

دراینجا و دران اعلا که مذکور شد حقیقت شد بلا انتها پس حقیقت بلا انتها شد دیگر چونکه شیخ هم اعلا الله مقامه خودشان بیان فرموده اند
اینجا جرئت این جوره بیانها و عبارات ما میکنیم اگر نفرموده بود دراینجا شیخ هم ما نمی توانستیم هم چنانی عرض بکنیم بلکه نمی فهمیدیم
که عرض بکنیم ولکن چونکه خودشان فرموده اند عرض میکنیم والا در حقیقت این از اسرار مکتومه آل محمد است صلوات الله علیهم
نمیتوان درست فاش کرد ان وقتی بعد از انکه این سؤال کرد حقیقت خداوند عالم حقیقت بی غایت که اسمان وجه فلکی که از ان
این شد که سابق بر اشتراط لا انتها بی از او غایت که دراینجا یعنی موجه بیان وجود شد دراینجا یعنی وجودیکه اینجا ابتدا کرد و وجود اولیت
شد وجودی که در اعلا داشت وجه از لا انتها شد پس دراینجا اسم شد و مقدر و مراد و متحقق شد در اکاف یعنی مقدر هم شد
متحقق هم شد این است که میفرماید در حدیث شریف و حدیثش بسیار شریف است مفصل است در کتاب المبین روایت کرده ام شاید
بعضی از هم همین عبارت را دیده باشند که معلوم شود بعضی از انکه هست باشد و بعضی از انکه مکان باشد مراد شد بعضی از انکه
مقدر باشد مقدر شد بعضی از انکه متحقق باشد متحقق شد پس خداوند عالم این را سابق مذکور فرموده در بلاد اعلی الوهیت دراینجا مذکور
فرموده باین وجه که ثابت است حالا اگر این را خواهند ببینند چه طور بیان شد فرمایش امام علیه الصلوة والسلام و ببینید که چه فرموده
امام مذکور مانند است شیخ ما میفرماید کان الله سبحانه عالما ولا معلوم لما خلق الخلق بأحلی المعلوم و وقع العلم منه علی المعلوم بود از انکه
این قابلیت دراینجا کرده اند که معلوم اوست از بالا از حضرت علمه و وقع العلم علی المعلوم یعنی این را بعبارة اخری یعنی وجه خلق باو ایست
کشف یعنی از این قابلیت ظاهر شد پس خداوند عالم عالم شد بجمیع جزئها در جمیع مواطن بطوریکه ذره از بیش او پنهان نیست و اگر این را
درست کسی فهمید همین الان این را درست نتوانست بکند لابد بگوید براو خدا جل علا نقص ما انور ما و بدر واز علم او این الهی بگوید که جاهلات
با تعود بالله غفلت است که گواهی بکند ز ذره سلطان ولایتش بدهی مثل ملا صدرا ان را منع کثرات بکند انها را در ذات خداوند
مذکور بکند نعوذ بالله با اینکه مثل باره دیگر از او بلند بکند بگوید بدانید انها را خلاصه ان قول فصل این است در عرض شد و دراینجا
اشاره شده است پس بنا بر همه ذلک اول شیئی از جمیع کائنات یعنی از کونشان و امکانشان خداوند عالم عالم شد بجمیع جزئها بود جنب
علمی هم بلا خلقت فرموده است در الحدوث که میفرماید در صلوات شیخ که سؤال از جزء کرده است که چه طور خداوند جزء کرده است و خان
انکه این معلوم است و خلقت کرده است باین صورت حال میفرماید لام جزء بیان کشف میشود اگر نه هیچ معلوم خلقت این منع و اشیاء
میفرماید بعضی از انکه خلقت میکند خدا اینست که این اگر بجا باشد موجود باشد بچه جوره بی ال موجود باشد زید بلا خلقت بکند خدا
عالم و لکن میداند خدا که اگر زید بجا باشد باشد چه جوره او بی ال باشد و این را که خلقت فرموده موافق علم خود خلقت فرموده است
و زید هم چنانی هست و خداوند هم چنین دانسته است زید را و افریده است از این بیانها که عرض شد حالا انها حل میشود و مشکلات حل میشود
کلمات انکه پس بعضی از انکه بیان فرمودند کل را عالم بود کل دانند بود از انهم که خلقت فرموده عالم است بکل از خلقت فرمودن ز علمش جزء
نفهمد و ازانکه خلق را بالا برده و بایانی بیا و رد از علمش جزء کتابه نمیشود هرگز در علم او هیچ مساوی است و بعضی محیطات
بجمیع یا کان و یکون و کل را میداند در مقامات و حالات خودشان و بیان کرده مستند هم را میداند و صلی الله علی محمد و آله
تمت والحمد

بسم الله الرحمن الرحیم فی بعض ما [illegible] فداه ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین فی اعلا الله مقامه فی حقیقت وجود الهی
باید مذکور بشود کل رتبه من مراتب الوجود و ما سوای آن کریم بنوع بیانیکه مراد معلوم است که بیانی بنوعی باید نوع مسئله علم تقدیر میشود عرض شد یعنی انقدر یکه ممکن است
در حالا همراه ان بیان نفرمایند و لکن در جزئیات بیانها بکنم شده است و سابقا که متنوع درمیان شده است بانظور یکه اینجا بیان شده است که جزء در واقع عرض
نشده است و در صدد و منظور نیستم و انقدر ساده که بفهم در صدد بیان نیستم بجهة انکه خارج است از مسئله علم که منظور فرمایشات در خور وجود در این ولی
این کتاب در هر موقعی خواهر آمدن میشود که در هر جا جاری است و لکن باز بقدری میشود انقدر یکه بازبسته بهمان مسئله علم است از این مسائل بطور اختصار و اجمال
یک جزء عرض بکنیم یک نکته دراینجا گذارده اند که ان این است که میفرماید اعلی بالمعلوم متصل است یک است در حقیقت نهایت الحقیقت بایانی است
الحقیقت در بایانی که هم است الحقیقت بالانت در بالاکه است یعنی این حاصل مطلق است انها بالا مذکور است بما هو شیئ در امکان کما هو لاشی مثلا
در بالا این بیانها که بطور اختصار باید عرض کرد که مسئله فی الجمله ظاهر بشود عرض بکنیم ولا حول ولا قوة الا بالله بطریق تمثیل همان طوریکه از ذکر گذشته
در جسم مثل زدیم و عرض کرده ایم عرض بکنیم مطلق داریم و مقید داریم در این عرصه که نگاه بکنیم جسم مطلقی است یعنی مطلق از قیودات مقیدانی داریم
که افراد این جسم است در این لکه و کلورات جسم است افراد مقید بقید و حدود خیلی هستند که انها لا تحصی نحو انهایات در این مقامات جسم جزء
از جمیع این قیودات حالا تنجیه که ما داریم در این افراد ملاحظه بکنیم بعد از انکه توانستیم باین جزء که بیش جسم قوات از دران این جزء یک مقام جزء است
مشاهده میکنیم که این مقام انیست اوست مقام تشخص و تعیین اوست تجریت که این صورت تجرید است در حقیقت صور که جزء باین صورت
جزء نیست این صورت مقام انیت این جزء است و از دران این مقام جسمیت نیز هست که توانستیم در وجودش میکنیم از همه صورت جزئیت
و جسم بیش اصل جنبه جسم عرض کرده ام مکرر که جوهر قابل است با اصطلاح حکما قابل اعراض شده بعد از انکه نظر کردن بجزء و جوهر قابل دیدیم یعنی ملاحظه
ماده این را کرده که قابلیت داده از برای ظهور بصور مختلفه متعدده جسم در این دیده هرگاه نگاه کردن و صورت جزئیت عام متغیره دیدن صورت
این را دیده اینست این را دیده جمعیت این را دیده نفس این را دیده دیگر بالفاظ مختلفه بانظار مختلف تعبیرها ورزند ملاحظه میکنند صورت
و کلمات را باید جنس این سرا و سنگ دارند پس هرگاه ملاحظه صورت کردن در معنی ملاحظه صورت او رویت جسم توجه نکنند اکر جزء در حقیقت اگر باشد
در خارج است جسم که بصور بصورتها شد و هرگاه ملاحظه جسم کردن از رویت صورت غافل هستند اکر جزء در حقیقت اگر در خارج است جسم که بصور
در خارج جسمیکه صورتها خصوصی برداشته باشد از این صور متغیره بلکه باید بجهة انکه همان جوهر قابل است و جوهر قابل در کنار اعیان خارجیه
نخواهد بنا اصل قیام این جوهر در ضمن این افراد است نه این است که جدا از انها باشند نه در اینجا جسم اسم همین است در جمیع قوابل
از بعضی قاعده است رسم بیت هم چنین جزئی اگر قابلیت عرض است کنار اعیان باشند باید در ضمن اعیان باشند این مراد بکنم توضیح این
ظهور جزء میباشد با حالیکه ظهور کرده میباشند در حقیقت انها جودش عین متغیره نهایت جزء که اتحاد این است که بدون این عین
جایی دیگر میباید متعین مشغول متعین دیگر میشود و لکن این جزء قابلیت جزء حیث اخرای این صورت را داده است و بایین صورتش
ممتاز از ان است ممتاز از هویت ممتاز از سایر جزءها است چنین بعد اگر کرده است نهایت بعد اگر کرده است و لکن قابلیت جزء دیگر نهایت
خواهد صورتها را از او جزئی که تحقق عرض از بهای قابلیت از انهم که گفته است که مکنونهم امکان در باطن این صورت است نه این است که مکان
جدا باشند در مقام دیگر این است که میفرماید بطریق تمثیل مولانا فی اعلا الله مقامه مثل از برای امکان و این فلکی که امکان کلوفی کل شیئ گر

که با هم متعدد مرکب یک کتاب نوشته شده است پس از این مرکب باقی نمانده است جزئی که نوشته نشده باشد و جمیع مرکب تو در ضمن این کتاب است

حالا هم چنین امکان مقصور شده است باین خلق و امکان غیر مقصور تا در جای خود نمانده است ابدا و اینکه تو می‌بینی امکان را می‌بینی در اندرون

خود انتهای بینی بعد از آنکه قطع نظر از این حرف کنی مراد ما می‌بینی بعد از قطع نظر از این صور تو امکان را می‌بینی از این است که هم چنانی فرض

کن که بحر امکان که میگویند در رنگ کنار را از این ملک مثلا فوق عرش یک بحر کنار داده باشد آنکس بحر امکان باشد هم چنانی فرض نمیتوان ابدا اگر

هم چنین چنانی حسابی بکند ولکن بعد از آنکه در فرشت تسابیح نظر کنی دقت کنی میفهمی این طور نیست امر بلکه خدا الوقت که این بحر را

افرید و منجمد [illegible] این [illegible] برابر فرزند کوهها از این ساخته شد و زمین از آنها ساخته شد و بعض از این بحار شد و بالا رفت

دارای سما ساخته شد پس جمیع این امکان مقصور شد بصورت سما و ارض و انجم در انتها هست دیگر نماند بحری در این میانه که مقصور نشده

باشد بعض از آن زیر شد بعض از آن دخان شد و از میان آن هم این خلق خلق شد الی ماشاء الله تا هنوز خلق خلق نشد بعد از این بی اصل

امکان محدود و مقصور شده است نهایت جزئی که هست این است که خداوند عالم بتو یک چشم عنایت فرموده است عقل هر گاه چشم عقل را باز

کنی و چشم امکانی را هم کنار در اعیان می‌بینی هر گاه چشم عقل را هم کنار در چشم امکانی را باز کنی امکان را می‌بینی و هم [illegible]

در باب تر از امکان نیز مقدار تو حد فوق امکان لا که اسم ابهر ند لا بشرط میگویند یا باصطلاح علما که بعد از این اصطلاحات است طبیعت

مثلا میگویند با مزاج میگویند یا غیر این الفاظ اسم میگذارند از این در رنگ کنار را نبینی باشد که تطبیع خارج باشد از انها از این حکمت است

که حکما حکمه این ضایع کرده اند و تصور نکرده اند فهم نکرده گفتند که کلی طبیعی وجود خارجی ندارد ابدا بجهت اینکه چنین پنداشته اند او

خارج منحصر باین است که کلی طبیعی علیحده اعیان باشد و حینئذ کلی طبیعی اعیان الاشیاء لا بد باید متعین و محدود بشود و بس پیشنهاد کلی طبیعی

متعین و محدود نیست بلکه باسم افراد اسم داده است و رسم داده است از کل انها ظاهر است پس گفتند که اصلا وجود خارجی ندارد و بعض دیگر

هم چنین پنداشتند که در ضمن افراد خود موجود است و حکم کلی مثل آنکه مثلا این ماده جسمانی غلیظ مثل خاک فضا که در ضمن کوزه محدود است

فضا این طور خیر گفتند ولکن هنگامیکه بچشم حقیقت ملاحظه بکنی چیزی که بان طور در خارج است و در ضمن انها هست جمیع ملک کلم در غیب کل انها هست

دمواهم از انها هست و در هم انها هم دیده میشود و وجود خارجی هم دارد نهایت خارجی غیر از خارجیست که عین خارج باشد از این بار پس

حاصل عرض این است که این جسمیکه ماده از برای این اجسام جزئیه هست این است که این هیولا القیامه باشد از انها بلکه در ضمن همین ماهیت اصل

جوهر قابل هیولا و منصور باین هیولا و این صور تا شده است و صور انها مختلفه بر او وارد شده است نهایت فرق که هست این است که این

صورتها باره از انها بار صلاحیت از برای آنکه صورت شده دیگر بر روی انها گذارده بشود دارند ولکن اصل از انها جسم است و راجع است بهمان

جسم است پس هر گاه تو ملاحظه در ضمن انها بکنی و چشم جسم حقیقی را باز کنی بعض ماده خود را باز کنی از یک مرتبه هم از برای آنکه ماده تو است از

این جهت است که این وجود شاعر میشمرند و زرگان دیگر میگویند تو هر گاه ملاحظه کنی بچشم ماده و از عدد خود چشم بپوشند الوقت خواهی

یافت ماده را و هر گاه ماده چشم بپوشید و صورت ملاحظه کنی صورت صورت خواهی دید پس انوقت که بصورت نظر میکنی صورت ح نمی میگوئی

صورت است و لا ماده این صورت و لا ماده که تو میگوئی نه این است که معنیش این باشد که در خارج صورت است بی ماده بمان که

تنها است نمی میگوئی ماده و لا صورت نه این است که در خارج نیست صورت بلکه در خارج الحال هست ماده و صورت است الا غیر ماده

با صورت

با صورت بخواهی اعتبار اصل ماده عرض کرده ام بارها که انها منفصل انها نیست ماده ماده است در ضمن صورت صورتی صورتیست بر روی ماده و در ضمن ماده مثل

الوست و صورت اگر ببر نباشد الو نیست اگر ببر نباشد شوتی نیست اصلا این لا منفصل هستند و با هم هستند هم همان ماده و صورت منفصل نیست

هستند پس تو اگر ماده می‌بینی یقینا صورت مقابل صورت می‌بینی یقینا ماده مثالهای متعدد این است که تو منفصل این بینی منفصل

ان نشده هر گاه تو ملاحظه بکنی بچشم و رنگ او را نه بینی و منفصل صورت او لتو این است که این صورت نیست ماده تا این است که تو عاقل

از صورت او شده اگر صورت او را شنیدی و از رنگ او سوخته شدی این است که ان رنگ نیست و ماده نیست جزئیست این است که تو

منفصل نشده حالا که بگوئی که اگر اسم خیر نیست جوادیست که فرض می‌بینیم صورتها مثلا منفصل ماده نیستند مثال از همان صورت میگیریم

و از صورتها در بر روز میکنند نه صورت هر گاه که هست در واقع باید از هر جواز بکند در حق جزئی منفصل باشم جزئی منفصل باشم حقی میکنیم

ان آثار دیگر شربت است برای ادراکات تو لیسند با دراک تو است نه نیست تو وجه خارجی انار طبیعیه یک اسم چنین است چیزها که بخت

طبیعت ملک اثر میکنند و انفعالات طبیعیه حاصل میشود دیگر در این هیچ شرط نیست تحقیق از تو و هیچ التفات از تو شرط نیست تو هر

خواهی منفصل باشی میخواهی منفصل نباشی اثر خودش را میکند زید مام فرض کن در خواب شراب یک کیلی او را نکشت و خورده است این

این است منفصل بخواهد منفصل بخود میخواهد منفصل بخود سم داده است باین خورده است میمرد او میخواهد ملتفت باشد میخواهد ملتفت نباشد.

ولکن امور یکه بسته بتعقل انسانی است باید که او ادراک بکند و تعقل بکند و تو ادراک میکنی و امکان چیزیکه مشعر تو داخل تعقل نیست

که همین که تو صورت می‌بینی چشم ماده را نمی‌بینی و بجسم صورتها نظر میکنی و چشم صورت‌ها که دارد نظر میکند عکس صورتی در این ساعت و ادا

بعالم همان صورت تو میکند ولکن ماده بجمیع الوجوه بالاتر است از جم طور بکند و در هم جزء اثر بکند و حال اینکه تو او را ادراک بکنی اگر

تو خبر نداشته که ابدا او را ادراک غیر که میخواهد در خارج باشد میخواهد نباشد هر گاه چشم ماده را باز کنی مثال از او میبینی بجهت اینکه او را ادراک کنی بجهت اینکه

داخل مدارک تو شده است عکس این انعکاس است پس مثال از این شده ولکن الحال عکس این شنیدی در تو پس هم اثر میکند در تو منفصل این نشود از علم خود در احکام

شرعی بینی که خداوند عالم حکم آثار را نظیر بر علم تو کرده است در احکام شرعیه مثلا هر گاه که تو اطلاع داری [illegible] شده است از که را این عار نماز تو باطل است

و اگر تو واقف نیست که لباس خود نجس است و نماز خود را بکنی ولکن هر گاه که وقتی مطلع شدی [illegible] میخواهد گفته بجمیع الوجوه حقیقت

امر عند الله [illegible] ولکن اول احتیاطی ام اما ام اعلم چه فرق میکند با این که تو مراد از جهت است بجهت اینکه اصل از تو اول در نماز یک از طبیعت

میت مثل از جمع [illegible] تو دایم در بدن تو میکنی این اثر تو نیست و مناطش علم است ليس بعلم است پس هر گاه که تو علم بیدا کردی که لباس متصل ببدن

تو شده است بجمیع الوجوه و قریب است [illegible] شود کرده است بجمیع الوجوه ولکن بعد از آنکه عالم شدی الوقت اثر بتو میکند مثل اینکه احکام از تو

نداری و لو اطلاع [illegible] بلا که بار اما حکم الهی [illegible] اثر در تو میکند بجمیع [illegible] تو [illegible]

و او تو مبا در [illegible] بعد از آنکه تو هم [illegible] الوقت که [illegible] و عدم موضوع [illegible]

این حرف [illegible] بعلم تو است بعد از [illegible] علم [illegible] نمیکند [illegible] از خوب نه از بد پس این عرض که میکنم [illegible]

بار تو [illegible] در عالم [illegible] در طبیعت [illegible] و در طبیعت [illegible] میکند و میخواهی

عالم [illegible] که در طبیعت [illegible] و در طبیعت

ان [illegible] و لهذا که چنین [illegible] حقیقت [illegible] عالم [illegible] است [illegible]

شریعت است پس در طبیعت این [illegible] که هر گاه اعیان [illegible] ملتفت باشد مگر تو ملتفت باشد و علیا عقلا

تو [illegible] در این در تو اثر نخواهی کرد و لو حالا در ظاهر شریعت بجهت ترحم و تفضل نخواهد کرد [illegible] ولکن در نفس این اثر میکند مثلا نماز

بکن مثل نماز [illegible] که [illegible] و [illegible] باشد و نماز ظاهر [illegible] خود بکن الحمد بجهت صورت ظاهر شرع میگویند که نماز کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

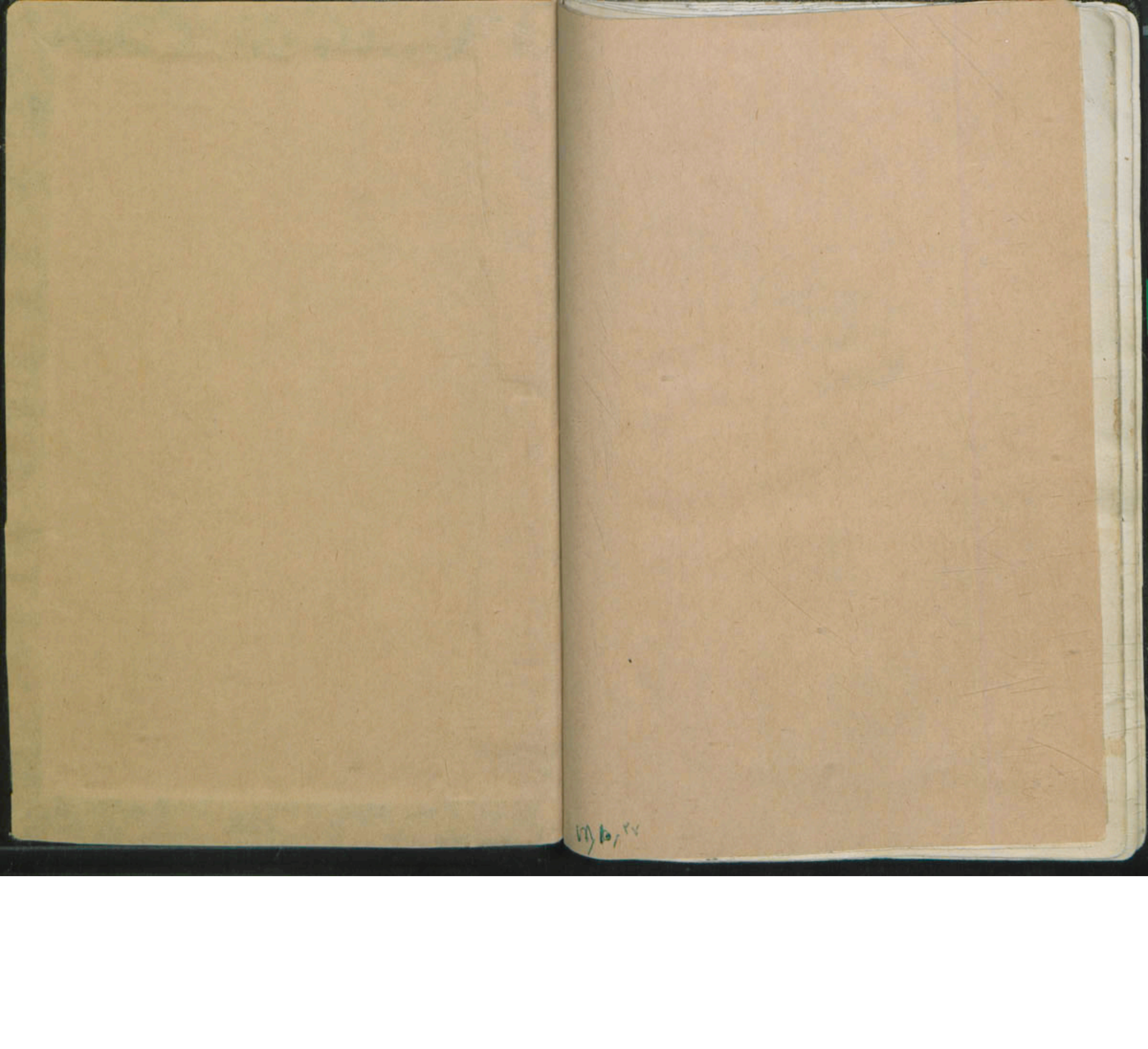
ولعنة الله على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين

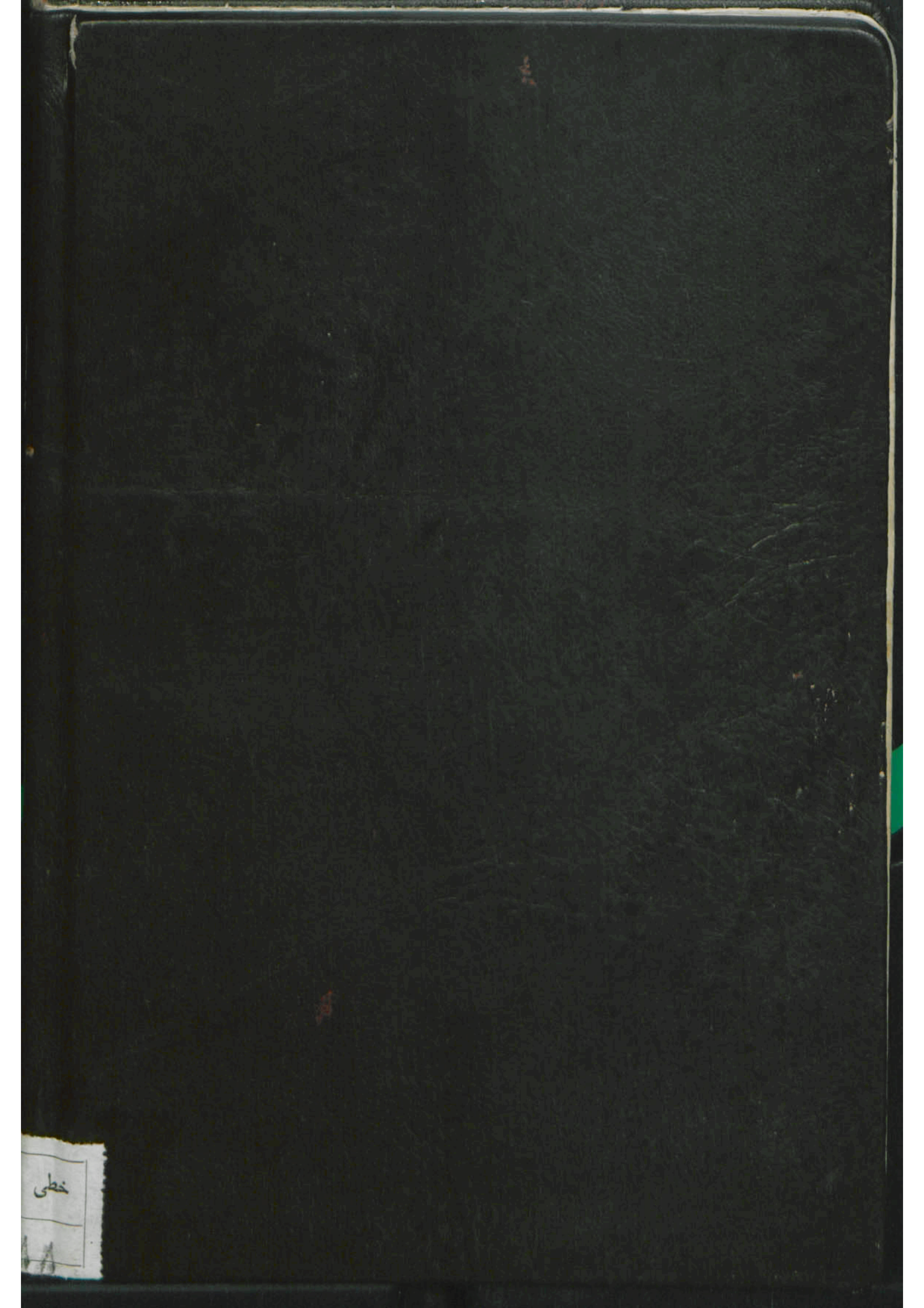
كتبه العبد محمد حسين غلامرضا

الاصفهاني

۱۳۰۱


کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تأسیس ۱۳۰۲




خطی